

## شرح مختصری بر مباحث علم نحو از کتاب مبادئ العربية جلد ۴

استاد: فریده جان محمدی

ویراست جدید

نحو عالی ۲ (درس ۶۲-۴۰)

درس ۴۰: مفعول مطلق ۱

پس از بحث مرفوعات، وارد بحث منصوبات می‌شویم. اسم در شانزده موضع منصوب می‌شود. پنج مفعول (مفاعیل خمسہ) «مفعول به، مفعول فیه، مفعول معه، مفعول له و مفعول مطلق»، مستثنی، حال، تمییز، خبر کان، خبر کاد، خبر «إن، ما، لا، لات» نافیہ، اسم «إن» و اسم «لای نفی جنس» منصوب هستند. تمام این منصوبات عامل نصب دارند. برای مثال مفعول به دارای هشت عامل نصب است. این عوامل ممکن است ظاهر یا محذوف باشند. عامل مفعول به در باب اغراء، تحذیر، اختصاص، اشتغال و نداء و جوباً حذف می‌شود.

اولین منصوب «مفعول مطلق» است. وجه تسمیه آن به مفعول مطلق این است که مقید به قید نیست. چهار مفعول دیگر همراه با قید (به، فیه، له، معه) بکار می‌روند. مفعول مطلق رکن در کلام نیست و به هدف تأکید عامل، یا بیان نوع عامل، یا بیان عدد عامل خود آورده می‌شود.

عامل مفعول مطلق فعل یا وصف یا مصدر است. مفعول مطلق تنها «حدث» موجود در این عوامل را تأکید می‌کند. توضیح اینکه در فعل یک معنای مجرد ذهنی وجود دارد که به آن «حدث» یا معنای مصدری گفته می‌شود. این معنای مصدری در یک زمان در خارج واقع می‌شود. فعل با ماده خود دلالت بر حدث و با هیئت و ساختار خود دلالت بر آن زمان دارد. برای مثال فعل «نصر» با ماده خود «ن، ص، ر» دلالت بر معنای مصدری یا حدث (یاری کردن) و با صیغه ماضی دلالت بر گذشته دارد. مفعول مطلق آن حدث را تأکید می‌کند و کاری به زمان ندارد.

وجود مفعول مطلق در کلام مختص زبان عربی است و در زبان فارسی فصیح این ساختار وجود ندارد. ولی در زبان فارسی متداول گاهی بکار می‌رود. مانند اینکه سؤال شود «فاطمه آمد؟» در پاسخ بگوئیم «بله، چه آمدنی».

بنابراین مفعول مطلق مصدری است از لفظ عامل خود که به منظور تأکید عامل، یا بیان نوع عامل، یا بیان عدد عامل می‌آید. به مفعول مطلق مصدر منصوب نیز گفته می‌شود. «قتل الحارس قتلًا، إصبر صبرًا، دقت الساعة دقًا» در این عبارات «قتلًا، صبرًا، دقًا» مصدر و از جنس عامل خود می‌باشند و به عنوان مفعول مطلق منصوب شده‌اند. هدف از آوردن مفعول مطلق در این عبارات تأکید عامل است. به این نوع از مفعول مطلق، مفعول مطلق تأکیدی گفته می‌شود. مفعول مطلق تأکیدی همیشه مفرد است و مثنی و جمع نمی‌شود. در «قتل الحارس قتلًا فجیعًا، إصبر صبرًا جمیلًا، دقت الساعة دقًا ضعیفًا» نیز «قتلًا، صبرًا، دقًا» مصدر و از جنس عامل خود هستند و به عنوان مفعول مطلق منصوب شده‌اند. در این عبارات پس از مصدر یک صفت قرار گرفته که نوع مصدر را بیان می‌کند. به همین جهت به آن مفعول مطلق بیانی گفته می‌شود. در عبارت «قتل الحارس قتلًا، إصبر صبرًا، دقت الساعة دقتین» مصدر هم جنس عامل به صورت مصدر مَرَّة و مثنی آمده و به عنوان مفعول مطلق منصوب شده است. به این نوع از مفعول مطلق که تعداد وقوع فعل را بیان می‌کند، مفعول مطلق عددی گویند.

عامل مفعول مطلق سه نوع است و هر کدام شرایطی دارند.

۱. فعل: فعل به شرطی عامل است که متصرف و تام باشد. «فَرِحْتُ فَرِحًا» اگر فعل متصرف یا تام نباشد نمی‌تواند مفعول مطلق را نصب دهد. برای مثال در «ما أحسنَ زیداً حُسنًا، كنتُ في الحديقة كونا» به علت غیر متصرف بودن «ما أحسن» و ناقصه بودن «کان» نصب «حُسنًا و کونا» به عنوان مفعول مطلق صحیح نمی‌باشد.

۲. وصف: وصف به شرطی عامل است که دلالت بر حدث کند. در «رَأَيْتُكَ مُجْتَهِدًا اجْتِهَادًا»، اسم فاعل «مجتهدًا» دلالت بر معنای «کوشش کردن» و فاعل آن دارد. به همین دلیل «اجتهادًا» را به عنوان مفعول مطلق منصوب کرده است.

از بین مشتقات «اسم تفضیل» به نظر همه علمای نحو نمی‌تواند عامل مفعول مطلق باشد؛ زیرا دلالت بر «حدث همراه با تفضیل» می‌کند. بنابراین در عبارت «أنتَ أكرمُ النَّاسِ كَرَمًا» نصب مصدر «كَرَمًا» به عنوان

مفعول مطلق صحیح نیست. به نظر برخی از علمای نحو صفت مشبه نیز نمی‌تواند عامل نصب مفعول مطلق باشد؛ زیرا معنای فعل خود را ندارد. برای مثال فعل «کَرِمَ» دلالت بر حدث در زمان گذشته دارد ولی «کَرِمَ» دلالت بر حدث و ثبوت می‌کند. بنابراین در عبارت «أَنْتَ كَرِيمٌ كَرَمًا» نصب مصدر «کَرَمًا» به عنوان مفعول مطلق صحیح نیست.

۳. مصدر: مصدر به شرطی عامل نصب مفعول مطلق است که در لفظ و معنی مثل مفعول مطلق باشد. «سَرَرْتُ بِجَدِّكَ جَدًّا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ». در این عبارت «جَدًّا» مفعول مطلق و عامل نصب آن مصدر «جَدَّ» است.

در مواردی دیده می‌شود که مصدر در لفظ مثل مفعول مطلق نیست. «يُعْجِبُنِي إِيمَانُكَ تَصَدِيقًا، يُعْجِبُنِي جَلُوسُكَ قُعُودًا»، در این موارد مفعول مطلق را نایب از مصدر می‌دانند. یعنی در اصل «يُعْجِبُنِي إِيمَانُكَ تَصَدِيقًا، يُعْجِبُنِي جَلُوسُكَ قُعُودًا» بوده و «تَصَدِيقًا و قُعُودًا» از «إِيمَانًا، جَلُوسًا» نیابت کرده است؛ زیرا در مفعول مطلق معنی مهم است.

درس ۴۱: مفعول مطلق ۲

مفعول مطلق مصدری است از جنس فعل خود، ولی گاهی مفعول مطلق از لفظ عامل خود نیست. به این نوع از مفعول مطلق اصطلاحاً مفعول مطلق نیابی گفته می‌شود. اگر مفعول مطلق تأکیدی باشد، نایب آن:

اولاً: می‌تواند مصدری «مترادف با معنای عامل، ولی از لفظ دیگر» باشد. «قُمْتُ وَقُوفًا» مصدر فعل «قَامَ» کلمه «قیاماً» است ولی بجای آن «وقوفاً» که مترادف با آن است به نیابت از آن آمده است.

ثانیاً: می‌تواند مصدری «هم ریشه با عامل» مثل اسم مصدر باشد. «اغْتَسَلْتُ غُسْلًا، أَعْطَيْتُكَ عَطَاءً» در این عبارات اسم مصدر «غُسْلًا، عَطَاءً» بجای مصدر «اغْتَسَلْتُ، أَعْطَاءً» آمده است. (اسم مصدر کلمه‌ای است غیر مصدر که معنای مصدر دارد).

ثالثاً: می‌تواند مصدری «هم ریشه با عامل ولی از باب دیگر» باشد. «تَبَتَّلَ إِلَيْهِ تَبْتَلًا» در این عبارت مصدر «تَبْتَلِ» از باب تفعیل «بجای مصدر «تَبَتَّلَ» از باب تفعُّل» آمده است.

اگر مفعول مطلق مبین نوع یا عدد باشد. هفت نوع کلمه می‌تواند نایب از آن واقع شود.

۱. کلمه «کلّ و بعض» که به مصدر اضافه شده باشند. «جَدَّ الطالِبُ کلَّ الجِدِّ» و «مالٌ بعضَ المیلِ». بنابراین هرگاه مضاف الیه این دو کلمه مصدر و خود آنها منصوب باشند، آنها نائب از مفعول مطلق هستند.
۲. عدد یا ابزار معروف و مشهور انجام یک فعل. «جُلِدَ المجرِمُ خمسینَ جلدَةً» و «طَعَنَتْهُ رُحماً». بنابراین هرگاه بعد از یک عدد مصدر مرّة «وزن فَعْلَةً به صورت مفرد، مثنی یا جمع»، یا ابزار انجام فعل موجود در جمله بیاید؛ آن عدد یا آن ابزار به عنوان نائب مفعول مطلق منصوب خواهند بود.
۳. ضمیری که مرجع آن مصدر باشد، نائب از مفعول مطلق می شود. «عَلَّمْتُکَ تعلیماً لا أَعْلَمُهُ أحداً» در بخش اول این عبارت «عَلَّمْتُکَ تعلیماً» مصدر «تعلیماً» از لفظ فعل خود و مفعول مطلق و منصوب است. در عبارت «لا أَعْلَمُهُ» مرجع ضمیر همان مصدر «تعلیماً» و به معنای همان مصدر است، بنابراین ضمیر نائب از مصدر شده و به عنوان مفعول مطلق محلاً منصوب است. یعنی «لا أَعْلَمُ تعلیماً أحداً».
۴. صفت مفعول مطلق می تواند نائب از مفعول مطلق شود. «خاطبْتُه أحسنَ خطابٍ» در این عبارت کلمه «أحسن» صفت است و به مصدر «خطاب» اضافه شده است. و به عنوان مفعول مطلق منصوب شده است. چون در اصل «خاطبْتُه خطاباً أحسن» بوده است، مصدر حذف شده و «أحسن» جای آن را گرفته است و اضافه شدن «أحسن» به مصدر قرینه برای تشخیص است.
۵. مصدر نوعی (مصدر هیئت) نیز می تواند نائب از مفعول مطلق شود. «بموتِ الکافرِ میتةٌ سوءٌ و یعیشُ المؤمنُ عیشةً راضیةً» در این عبارات «میتة، عیشة» مصدر نوعی بر وزن «فَعْلَةٌ» هستند و به جای مصدر اصلی فعل «موتاً و عیشاً» آمده اند.
۶. اسم اشاره ای که بعد از آن مصدر واقع شود نیز می تواند نائب از مفعول مطلق شود. «أکرمتُهُ ذلکَ الإکرامَ» در این عبارت مصدر «الإکرام» بعد از اسم اشاره آمده است یعنی اسم اشاره جای مصدر را گرفته و نائب از مصدر شده است و خود مصدر به عنوان عطف بیان یا بدل منصوب شده است.
۷. «ما و آیّ» استفهامی و شرطی نیز می تواند نائب از مفعول مطلق شود. «مای استفهامی» مانند «ما تکْتُبُ خطَّکَ؟» در این عبارت چون فاعل و مفعول وجود دارد، «ما» برای سؤال از مفعول مطلق آمده است. و می توان بجای آن «آیّ + مصدر» آورد. «آیّ کتابةٍ تکْتُبُ خطَّکَ؟» یعنی با چه نوع نوشتنی می نویسی؟ «نوشتن رقی، ثلث، نسخ، ...». و مانند «ما تزرعُ حقلکَ؟» چه کاشتنی می کاری مزرعات را؟ «کاشتن گندم یا ذرت یا پنبه»، مثال برای «آیّ استفهامی» مانند «آیّ عیشِ تعیش؟» در این عبارت «آیّ + مصدر» وجود دارد پس «آیّ استفهامی» مفعول مطلق و منصوب است. «مای شرطی» مانند «ما شئتَ فاجلسن» یعنی «آیّ جلوسِ شئتَه فاجلسن» و مثال برای «آیّ شرطیه» مانند «آیّ سیرِ تَسیرِ أسیر».».

در تمام این موارد نایب از مصدر به عنوان مفعول مطلق منصوب می‌شود. چون «نائب» در حکم «منوب عنه» است.

گاهی فعلی که عامل مفعول مطلق است، وجوباً حذف می‌شود.

- حذف وجوبی زمانی صورت می‌گیرد که مصدر فعل به جای فعل آمده باشد. و چون جمع بین عوض و معوض جایز نیست؛ عامل وجوباً حذف می‌شود. «قیاماً لا قعوداً» در این دو عبارت مصدر «قیاماً» به جای فعل «قُم» و مصدر «لا قعوداً» به جای فعل «لا تَقْعُدْ» آمده‌اند و به عنوان مفعول مطلق منصوب شده‌اند. مثل اینکه در زبان فارسی به جای فعل «برخیز» بگوئیم «بریا».

- اگر مصدر همراه «إمّای تفضیلیه» بعد از یک جمله خبریه مجمل که احتمالات متعدد دارد، بیاید و آن جمله خبریه را توضیح دهد، عامل مصدر وجوباً حذف می‌شود. «الناسُ يُجَاهِدُونَ لِلْمَوْتِ» این عبارت یک جمله خبری مبهم است. اگر بعد از آن مصدر برای رفع ابهام بیاید عامل آن حذف خواهد شد. «الناسُ يُجَاهِدُونَ لِلْمَوْتِ إِمَّا خِلَاصاً وَ إِمَّا هَلَاكاً»، یعنی «الناسُ يُجَاهِدُونَ لِلْمَوْتِ إِمَّا يَخْلُصُونَ خِلَاصاً وَ إِمَّا يَهْلِكُونَ هَلَاكاً». و مانند «فَشَدُّوا الْوَثَاقَ فِيمَا مَنَّا وَ إِمَّا فِدَاءً» یعنی «فَشَدُّوا الْوَثَاقَ فِيمَا تَمَنُّونَ مَنّاً وَ إِمَّا تُفِدُونَ فِدَاءً».

- اگر مصدر مؤکد خود باشد عامل آن وجوباً حذف می‌شود. یعنی مصدر بعد از یک جمله بیاید و معنای مصدر همان معنای جمله باشد. «لَهُ عَلَيَّ أَلْفُ دِينَارٍ عُرفاً أَوْ اعْتِرَافاً» وقتی گوینده می‌گوید «من هزار دینار به او بدهکار هستم» یعنی اعتراف می‌کند و آوردن مصدر «اعترافاً» یا اسم مصدر «عُرفاً» تأکید همان جمله است. در عبارت «لَهُ الْمِيرَاثُ شَرعاً» نیز وقتی گوینده می‌گوید «میراث برای اوست» یعنی یک حکم شرعی را بیان می‌کند و آوردن مصدر «شَرعاً» تأکید همان جمله است.

- اگر مصدر برای دفع احتمال مجاز بعد از یک جمله بیاید که در آن جمله از نظر معنی دو احتمال حقیقت و مجاز وجود دارد، عامل آن وجوباً حذف می‌شود. در عبارت «أَنْتَ أَخِي» شنونده نمی‌داند منظور از جمله «تو برادر من هستی» برادر حقیقی است، یا مجازاً به مخاطب برادر گفته شده است. با آمدن مصدر احتمال مجاز از بین می‌رود. «أَنْتَ أَخِي حَقّاً».

درس ۴۲: مفعول به، عامل اول: فعل

در این درس ابتدا به تعریف و انواع مفعول به اشاره می‌شود؛ سپس اولین عامل مفعول به یعنی فعل؛ و در درس- های بعدی بقیه عوامل هشتگانه مفعول به بررسی می‌شود.

هشت عامل می‌توانند مفعول به را نصب دهند. از بین این عوامل فعل عامل اصلی و بقیه مشتقات «اسم فعل، اسم فاعل، أمثلة مبالغه، اسم مفعول، صفت مشبه، مصدر و أفعال تعجب» عوامل فرعی هستند.

تعریف مفعول به: مفعول به کلمه‌ای است که فعل فاعل بر آن واقع می‌شود. «بَرِيءُ التَّلْمِيذِ قَلَمًا» فعل تراشیدن از فاعل «التلميذ» صادر و بر مفعول «قلمًا» واقع شده است. حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر فعل منفی باشد دیگر صدور و وقوعی وجود ندارد در اینصورت فاعل و مفعول چه حکمی خواهند داشت؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت منظور از وقوع فعل وقوع آن در خارج نیست بلکه منظور وقوع نسبت در خارج است. و این نسبت می‌تواند مثبت یا منفی باشد. برای مثال در «بَرِيءُ التَّلْمِيذِ قَلَمًا» منظور وقوع نسبت تراشیدن قلم به تلمیذ است. و در «ما بَرِيءُ التَّلْمِيذِ قَلَمًا» منظور وقوع نسبت عدم تراشیدن قلم به تلمیذ است. به عبارت دیگر فاعل کلمه‌ای است که فعل مثبت یا منفی به او نسبت داده می‌شود. و مفعول کلمه‌ای است که وقوع فعل مثبت یا منفی به او نسبت داده می‌شود.

انواع مفعول به: مفعول به ممکن است اسم ظاهر یا ضمیر (متصل یا منفصل) باشد. به این نوع از مفعول به، مفعول به صریح گفته می‌شود. «حَفِظَ الطَّالِبُ الدَّرْسَ، الْعِلْمُ اقْتَبَسَتْهُ، أَيَاكَ عَنِّي». گاهی مفعول به جمله است که تبدیل به مصدر می‌شود. به این نوع از مفعول به، مفعول به مؤول به صریح گفته می‌شود. «عَرَفْتُ أَنَّكَ قَادِمٌ». در این عبارت جمله «أَنَّكَ قَادِمٌ» تبدیل می‌شود به مصدر «قُدُومٌ + فاعل» و محلاً منصوب می‌شود. یعنی عبارت در اصل «عَرَفْتُ قُدُومَكَ» است.

گاهی عامل مفعول به ضعیف می‌شود. چگونه؟ مفعول به در دو صورت ضعیف می‌شود.

صورت اول: وقتی عامل اصلی «فعل» بعد از مفعول به بیاید.

صورت دوم: وقتی عامل فرعی «شبه فعل» باشد.

در این دو مورد برای تقویت و تأکید عامل ضعیف شده «لام جاره زائد» را بر سر مفعول به می‌آورند. و آن را «لام تقویت» می‌نامند. این «لام» همراه مفعول به جار و مجرور است و به نظر صاحب کتاب نیاز به متعلق ندارد، چون حرف جرّ زائد است. «لَزَيْدٍ ضَرِبْتُ، هُدًى و رَحْمَةً لِلذَّيْنِ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ» در این عبارات فعل «ضربتُ،

یرهبون» بعد از مفعول به «زید، ربّ» آمدند و ضعیف شدند؛ برای تقویت آنها «لام تقویت» بر سر مفعول به آمده است. در عبارت «أنتَ فَعَالٌ لما تُرِيدُ» عامل مفعول به «فَعَالٌ» شبه فعل و ضعیف است و برای تقویت آن «لام تقویت» بر سر مفعول به آمده است. در اینگونه عبارات مفعول به مجرور لفظاً و منصوب محلاً می باشد.

فعلی می تواند مفعول به را منصوب کند که متعدی باشد. «صَبَّ السَّاقِي مَاءً».

مفعول به گاهی و با وجود قرینه آشکار حذف می شود. این حذف گاهی جوازی و گاهی وجوبی است. حذف جوازی مانند «شرب زید فارتوی، شرب زید فسکر، رَعَتْ الماشیة» در این عبارات مفعول به جوازاً حذف شده است و قرینه بدیهی و آشکار بودن مفعول به است؛ چون سیراب شدن پس نوشیدن آب و مست شدن پس از نوشیدن شراب حاصل، و چهار پا هنگام چریدن علف می خورد. «شرب زید الماء فارتوی، شرب زید الخمر فسکر، رَعَتْ الماشیة العُشب».

حذف وجوبی مفعول به در باب تنازع اتفاق می افتد. برای مثال در عبارت «أفدث و أفادني الصّدیق» دو فعل وجود دارد فعل اول «أفدث» نیاز به مفعول دارد. فعل دوم «أفادني» نیاز به فاعل دارد. بعد از این دو فعل یک اسم «الصّدیق» وجود دارد. دو فعل بر سر تصاحب اسم مؤخر با هم نزاع دارند. بصریان آن اسم را معمول برای عامل دوم می دانند و برای عامل اول ضمیری مطابق با آن اسم می آورند. و اگر آن ضمیر مفعول به باشد آن را حذف می کنند؛ و این حذف را وجوبی می دانند چون مفعول به رکن کلام نیست.

به اینگونه عبارات که در آن دو عامل مقدم بر سر یک معمول مؤخر نزاع دارند، باب تنازع گفته می شود. در باب تنازع دو مذهب معروف کوفی و بصری وجود دارد. نظر بصریان این است که باید معمول به عامل دوم داده شود و برای عامل اول ضمیر آورده شود. و اگر عامل اول نیاز به مفعول داشت نیازی به آوردن ضمیر نیست و حذف آن واجب است؛ چون مفعول به رکن کلام نمی باشد. کوفیان معمول را به عامل اول می دهند و برای عامل دوم وجوباً ضمیر می آورند.

عامل مفعول به نیز گاهی حذف می شود. این حذف گاهی سماعی و گاهی قیاسی است. حذف قیاسی گاهی واجب و گاهی جایز است.

حذف سماعی مانند «أهلاً و سهلاً» که در اصل «أَتَيْتَ أَهْلًا و وَطِئْتَ سَهْلًا» بوده است.

حذف عامل مفعول به در جواب سؤال و با وجود قرینه (خود سؤال) قیاسی جوازی است. «مَنْ ضَرَبْتَ؟ زَيْدًا» یعنی «ضربتُ زَيْدًا» که عامل و فاعل به قرینه سؤال حذف شده است.

حذف عامل مفعول به در باب اشتغال، نداء و اختصاص قیاسی وجوبی است. که مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

درس ۴۳: فعل متعدی به بیش از یک مفعول

فعل لازم فعلی است که معنای آن با فاعل کامل می شود. مانند «رفتم، آمدند، خارج شدم، وارد شدند و...». فعل متعدی فعلی است که معنای آن با فاعل کامل نمی شود و نیاز به مفعول دارد تا معنای آن کامل شود. مانند «خوردم، پرسیدند، شنیدم، خواندند و...» در این افعال برای محقق شدن فعل علاوه بر فاعل نیاز به مفعول نیز وجود دارد.

معنای برخی از افعال متعدی با یک مفعول کامل می شود. به آنها افعال متعدی به یک مفعول گفته می شود. «برئ التلميذ قلماً، صبَّ الساقى ماءً، رأيتُ القلمَ تحتَ المنضدةِ، وجدتُ الضَّالَّةَ، عَلِمْتُ المسألةَ»

معنای برخی افعال با دو مفعول کامل می شود و هر دو مفعول آنها منصوب می شود. افعال دو مفعولی خود به سه دسته تقسیم می شوند.

دسته اول: افعال دو مفعولی عادی که به آنها افعال دو مفعولی گویند «سَأَلْتُ اللَّهَ نِعْمَةً، حَمَلْتُ الْجَمَلَ الْحَطْبَ، خَوَّفْتُ الرَّجُلَ الظَّالِمَ، حَفَّظْتُ الْغُلَامَ الْقُرْآنَ، سَقَى الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ الدَّوَاءَ».

دسته دوم: افعال دو مفعولی هستند که دو مفعول آنها در اصل مبتدا و خبر بودند. به این دسته از افعال دو مفعولی افعال قلوب گویند. افعال قلوب جزء نواسخ هستند یعنی بر سر مبتدا و خبر داخل می شوند و عنوان، اعراب و عمل آنها را تغییر می دهند. مبتدا را به عنوان مفعول اول خود و خبر را به عنوان مفعول دوم خود منصوب



می‌کنند. «ظَنَنْتُ الدَّارَ قَرِيبَةً، وَجَدْتُ الْعِلْمَ نَافِعًا، عَلِمْتُ الْبِرَّ سَبِيلَ الْحَبِيبَةِ، رَأَيْتُ الْأَمَلَ دَاعِيَ الْعَمَلِ، حَسِبْتُ الْعِلْمَ مُوجِبًا لِلْكَرَامَةِ».

این افعال گاهی معنای یقین و گاهی معنای شک دارند. هشت فعل دیگر در نصب دو مفعول ملحق به این افعال هستند.

دسته سوم: افعالی هستند که دو مفعول آنها در اصل آخذ و مأخوذ یا به عبارت دیگر فاعل و مفعول هستند. به این دسته از افعال، افعال باب أعطی و کسى گفته می‌شود.

معنای برخی از افعال با سه مفعول کامل می‌شود که به آنها افعال سه مفعولی گفته می‌شود. «كَسَا أَخُوكَ الْفَقِيرَ ثَوْبًا».

افعالی که یک مفعول را منصوب می‌کنند فراوان هستند. افعالی که دو مفعول را منصوب می‌کنند و دو مفعول آنها در اصل مبتدا و خبر بودند، ۱۴ فعل هستند که افعال قلوب نامیده می‌شوند. این افعال جزء نواسخ هستند. علت نام گذاری این افعال به افعال قلوب این است که اغلب آنها برای شک و یقین بکار می‌روند. و شک و یقین با قلب درک می‌شوند نه با اعضاء و جوارح لذا به این افعال، افعال جوارحی نیز گفته می‌شود. افعال قلوب به دو قسم تقسیم می‌شوند.

قسم اول: افعالی که دلالت بر رجحان دارند. یعنی دلالت بر ظنّ و گمان می‌کنند و به حدّ یقین نمی‌رسند. این افعال عبارتند از هشت فعل «ظَنَّ، خَالَ، حَسِبَ، زَعَمَ، جَعَلَ، عَدَّ، حَجَا، هَبَّ» مانند «ظَنَنْتُ الدَّارَ قَرِيبَةً، حَسِبْتُ النَّسَبَ مُوجِبًا لِلْكَرَامَةِ، خَلْتُ الْعِلْمَ مُفِيدًا لَكُمْ، هَبَّ مَالِكٌ سِلَاحًا فِي يَدِيكَ».

قسم دوم: افعالی که دلالت بر یقین دارند. این افعال عبارتند از شش فعل «رَأَى، عَلِمَ، وَجَدَ، أَلْفَى، دَرَى، تَعَلَّمَ» مانند «رَأَيْتُ الْأَمَلَ دَاعِيًا لِلْعَمَلِ، عَلِمْتُ الْبِرَّ سَبِيلَ الْهُدَايَةِ، وَجَدْتُ الْعِلْمَ نَافِعًا، أَلْفَيْتُ زَيْدًا فَاضِلًا، دَرَيْتُكَ عَالِمًا، تَعَلَّمْتُ زَيْدًا عَالِمًا».

غیر از «هَبَّ و تَعَلَّمَ» همه این افعال متصرف هستند. ماضی، مضارع، امر، اسم فاعل، اسم مفعول و مصدر دارند و همه مشتقات آنها مانند افعال قلوب عمل می‌کنند. «هَبَّ» فعل غیر متصرف به معنی «فرض کن، گمان کن»

است و ربطی به فعل «وَهَبَ يَهَبُ به معنی بخشید» ندارد. «تَعَلَّمَ» نیز فعل غیر متصرف به معنی «بدان، یقین کن» است و ربطی به فعل «تَعَلَّمَ يَتَعَلَّمُ به معنی یاد گرفت» ندارد. این دو فعل غیر متصرف فقط یک صیغه دارند. آن یک صیغه نیز به معنای امر است. «هَبَ الْأَيَّامَ مَسَالِمَةً» به معنای «گمان کن، فرض کن روزگار سر آشتی دارد»، «تَعَلَّمَ شِفَاءَ النَّفْسِ قَهَرَ عَدُوَّهَا» به معنای «یقین کن شفای نفس غلبه بر دشمن آن است».

به این دو قسم از افعال قلوب هشت فعل دیگر ملحق می‌شود؛ چون آنها هم مانند افعال قلوب دو مفعول را منصوب می‌کنند و همه به معنای «تحویل» یعنی از حالتی به حالت دیگر تبدیل شدن، هستند. این هشت فعل عبارتند از «صَيَّرَ، رَدَّ، تَرَكَ، غَادَرَ، وَهَبَ، تَخَذَ، اتَّخَذَ، جَعَلَ» مانند «صَيَّرْتُ الطَّيْنَ حَرْفًا» یعنی «گِل را به حالت سفال درآوردم». به این افعال، «افعال تحویل یا تصییر» گویند. تمام این افعال غیر از «وَهَبَ» متصرف هستند. «وَهَبَ» فقط ماضی دارد. «وَهَبَنِي اللَّهُ فِدَاكَ».

تمام افعال قلوب اگر به معنی «شک و یقین» باشند، بر سر مبتدا و خبر می‌آیند و پس از مرفوع کردن فاعل، مبتدا را به عنوان مفعول اول و خبر را به عنوان مفعول دوم نصب می‌دهند. «وَجَدْتُ الْعِلْمَ نَافِعًا، ظَنَنْتُ الدَّارَ قَرِيبَةً». ولی اگر این افعال به معنی «شک و یقین» نباشند یک فعل عادی محسوب می‌شوند و یک مفعول را نصب می‌دهند. برای مثال در «عَلِمْتُ الْمَسْأَلَةَ، وَجَدْتُ الضَّالَّةَ» فعل «عَلِمْتُ و وَجَدْتُ» معنای «شک یا یقین» ندارند. «عَلِمْتُ» به معنی «عرفت، دانستم» و «وَجَدْتُ» به معنی «لَقِيتُ، یافتم، پیدا کردم» است.

فعل «جَعَلَ» در بین افعال قلبی مفید رجحان و افعال تحویل وجود دارد. این فعل گاهی نیز فعل عادی است. تشخیص آن با قرینه ممکن است.

درس ۴۴: فعل متعدی به بیش از یک مفعول، افعال قلوب ۲

دانستیم افعال قلوب جزء نواسخ هستند. بر سر مبتدا و خبر می‌آیند و مبتدا را به عنوان مفعول اول و خبر را به عنوان مفعول دوم نصب می‌دهند. برای مثال در «مُحَمَّدٌ فَاضِلٌ» کلمه «مُحَمَّدٌ» مبتدا و مرفوع، و کلمه «فاضل» خبر و مرفوع است. اگر یکی از افعال قلوب بر سر این عبارت بیاید چنین می‌شود. «عَلِمْتُ مُحَمَّدًا فَاضِلًا».

غیر از «هَبْ و تَعَلَّمْ» تمامی افعال قلوب متصرف هستند. ماضی، مضارع، امر، اسم فاعل، اسم مفعول و مصدر دارند و همه مشتقات آنها مانند افعال قلوب عمل می‌کنند. «هَبْ» فعل غیر متصرف به معنی «فرض کن، گمان کن» است و ربطی به فعل «وَهَبَ يَهَبُ به معنی بخشید» ندارد. «تَعَلَّمْ» نیز فعل غیر متصرف به معنی «بدان، یقین کن» است و ربطی به فعل «تَعَلَّمَ يَتَعَلَّمُ به معنی یاد گرفت» ندارد. این دو فعل غیر متصرف فقط یک صیغه دارند. آن یک صیغه نیز به معنای امر است. «هَبْ الْأَيَّامَ مَسَالِمَةً» به معنای «گمان کن، فرض کن روزگار سر آشتی دارد»، «تَعَلَّمْ شِفَاءَ النَّفْسِ قَهَرَ عَدُوَّهَا» به معنای «یقین کن شفا‌ی نفس غلبه بر دشمن آن است».

افعال قلوب چند ویژگی دارند. این ویژگی‌ها عبارتند از «الغاء، تعلیق، جواز داشتن ضمیر متصل فاعلی و مفعولی از یک صیغه».

الغاء: منظور از الغاء، باطل شدن عمل این افعال در لفظ و در محل است، بدون اینکه مانعی وجود داشته باشد. یعنی اگر افعال قلوب متصرف (غیر از هَبْ و تَعَلَّمْ) بین دو مفعول خود قرار بگیرند یا بعد از دو مفعول خود بیایند جایز است عمل کنند و دو مفعول خود را منصوب کنند. به این حالت، حالت اعمال گویند. و جایز است که عمل نکنند و دو مفعول را منصوب نکنند. در اینصورت دو مفعول به اصل خود که مبتدا و خبر بودند، برمی‌گردند. بنابراین برای مثال بالا دو حالت و در هر حالت دو حالت اعمال و الغاء یعنی مجموعاً چهار حالت متصور است.

حالت اول: فعل قلبی بین دو مفعول باشد. در صورت اعمال «مُحَمَّدًا عَلِمْتُ فَاضِلًا» و در صورت الغاء «مُحَمَّدٌ عَلِمْتُ فَاضِلٌ».

حالت دوم: فعل قلبی بعد از دو مفعول بیاید. در صورت اعمال «مُحَمَّدًا فَاضِلًا عَلِمْتُ» و در صورت الغاء «مُحَمَّدٌ فَاضِلٌ عَلِمْتُ».

این عبارت در تمام حالات به معنی «یقین کردم محمد فاضل است.» می‌باشد.

در مثال کتاب «الموْتُ» مبتدا و مرفوع است. «آتِ» اسم منقوص مانند «قَاضٍ» است که در حالت رفع تنوین عوض از حرف «ياء» دارد و اعراب آن تقدیری است ولی در حالت نصب اعراب آن اصلی است و «ياء»

حذف نمی‌شود. این مثال در صورت اعمال «آتياً تعلمون الموت، آتياً الموت تعلمون» و در صورت الغاء «آتِ تعلمون الموت، آتِ الموت تعلمون» می‌شود.

دومین ویژگی افعال قلوب این است که اگر بین این افعال و دو مفعول آنها که در اصل مبتدا و خبر بودند، یک کلمه صدارت طلب قرار بگیرد در لفظ عمل نمی‌کنند؛ یعنی دو مفعول به اصل خود یرمی‌گردند و افعال قلوب آنها را منصوب نمی‌کنند. ولی همان جمله اسمیه مرکب از مبتدا و خبر جانشین دو مفعول آنها و محلاً منصوب می‌شود. بنابراین تعلیق عبارت است از باطل شدن عمل افعال قلوب در لفظ نه در محل، به جهت وجود یک مانع صدارت طلب که بین آنها و دو معمول آنها قرار می‌گیرد. برای مثال در «زیدٌ فاضلٌ» یک مبتدا و خبر یعنی یک جمله اسمیه وجود دارد. در «ظَنَنْتُ زیداً فاضلاً» فعل قلبی و دو مفعول آن قرار دارند. در «ظَنَنْتُ ما زیدٌ فاضلٌ» فعل قلبی بوسیله «مای نافیه» معلق از عمل شده و جمله اسمیه «زیدٌ فاضلٌ» در معنی جانشین دو مفعول آن و محلاً منصوب است. این ویژگی نیز مربوط به افعال قلوب متصرف است. «هَبْ و تعلَّمْ» تعلیق ندارند.

کلمات صدارت طلب یا تعلیق‌کننده‌ها عبارتند از «ما، إن، لا نافیه، لام ابتداء، لام قسم، لو شرطیه، کم خبریه، لعل، استفهام و ...». «لا أدري متى السفرُ، ظننتُ لجريرٌ أشعُرٌ من الأخطلِ، علمتُ ليقومنَّ زيدٌ، لنعلمُ أيُّ الحزبينِ أمضى سيفاً، أو لم يروا كم أهلكنا قبلهم من القرون، إن أدري لعله فتنةٌ لكم».

گاهی یکی از دو مفعول اسم استفهام است. «علمتُ أيُّهم أحسن» و گاهی یکی از دو مفعول مضاف به اسم استفهام است. «علمتُ كتابَ أيُّهم عندك».

چه چیزی جانشین یا سدّ مسدّد دو مفعول افعال قلوب می‌شود؟

اول: «أن» با اسم و خبر آن به تأویل مصدر می‌رود و جانشین دو مفعول فعل قلبی می‌شود. به حروف مصدری موصول حرفی و به اسم و خبر آنها صله موصول هم گفته می‌شود. «وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً» در این عبارت فعل «يَحْسِبُونَ» فعل قلبی است و نیاز به دو مفعول دارد. جمله «أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً» به تأویل مصدر می‌رود و جانشین دو مفعول فعل قلبی و محلاً منصوب می‌شود.

دوم: حرف مصدری «أَنْ» با فعل بعد از آن به تأویل مصدر می‌رود و جانشین دو مفعول فعل قلبی می‌شود. به این حرف مصدری موصول حرفی و به جمله بعد از آن صله موصول نیز گفته می‌شود. «زعم الذين كفروا أن لن يُعْتَبُوا» در این عبارت نیز «زعم» فعل قلبی است و «أَنْ لن يُعْتَبُوا» مصدر مؤول و سد مسد دو مفعول آن و محلاً منصوب است.

نمونه تجزیه و ترکیب افعال قلوب معلّق از عمل:

«ظَنَنْتُ مَا كَلَامُكَ صَدَقٌ»

ظَنَنْتُ: فعل ماضٍ - للمتکلم وحده - مجرد ثلاثي - صحيح و مضاعف - متعدٍ - مبني للمعلوم - مبني على السكون

-: فعل من أفعال القلوب و هي من النواسخ و ملغاة عن العمل لوجود حرف النفي بعده - فاعله ضمير التاء البارز - و الجملة فعلية

ما: حرف نفي - غير عامل - مبني على السكون

كَلَامٌ: اسم - مفرد - مذکر - جامد مصدر أو غير مصدر - معرف بالاضافة - معرب - صحيح الآخر - منصرف

-: مبتدأ و مرفوع - و الجملة اسمية و سد مسد مفعولي «ظَنَنْتُ أو ظَنَّ»

ك: اسم غير متصرف - ضمير متصل للنصب أو للجر - للخطاب - معرفة - مبني على الفتح

-: مضاف إليه و مجرور محلاً

صَدَقٌ: اسم - مفرد - مذکر - جامد مصدر أو غير مصدر - نكرة - معرب - صحيح الآخر - منصرف

-: خبر و مرفوع

«لَا أَدْرِي مَتَى السَّفَرُ»

لا: حرف نفي - غير عامل - مبني على السكون

أدري: فعل مضارع- للمتکلم وحده- مجرد ثلاثي- معتل و ناقص (اعلاله بالاسکان)- متعدٍ- مبني للمعلوم-  
معرب

-: فعل من أفعال القلوب و هي من النواسخ و ملغاة عن العمل لوجود اسم الاستفهام بعده- فاعله ضمير أنا  
المستتر فيه وجوباً- و الجملة فعلية

متى: اسمٌ غير متصرف من ادوات الاستفهام- نكرة- مبني على السكون

-: خبر مقدم و مرفوع محلاً

أل: حرف تعريفٍ- غير عامل- مبني على السكون

سفر: اسم- مفرد- مذكر- جامد مصدر أو غير مصدر- معرف بأل- معرب- صحيح الآخر- منصرف

-: مبتدأ مؤخر و مرفوع- و الجملة اسمية- و سدّ مسدّ مفعولي «لا أدري»

درس ٤٥: فعل متعدی به بیش از یک مفعول

دانستیم برخی از افعال دو مفعول را نصب می دهند. افعال دو مفعولی به سه دسته تقسیم می شوند. فعل  
دومفعولی عادی و افعال قلوب که دو مفعول آنها در اصل مبتدا و خبر هستند. و افعال دو مفعولی که دو  
مفعول آنها در اصل مبتدا و خبر نیستند. این افعال بسیارند و حفظ آنها ممکن نیست. و به افعال باب  
«أَعْطَى و كَسَى» معروف شده اند؛ چون از بین این افعال فعل های «أَعْطَى، كَسَا، رَزَقَ، أَطْعَمَ، سَقَى، زَوَّدَ،  
أَسْكَنَ، أُنْسَى، حَبَّبَ، جَزَى، أُنْشِدَ، اسْتَصْنَعَ» کار برد بیشتری دارند.

مفعول اول این افعال به معنی فاعل، و مفعول دوم آنها به معنی مفعول است. به فاعل در معنی «أَخَذَ» و به  
مفعول در معنی «مَأْخُودٌ» گفته می شود. برای مثال در عبارت «كَسَا أَحْوَكَ الْفَقِيرَ ثَوْبًا» فعل «كَسَى» از  
افعال دو مفعولی است. «الْفَقِيرَ» مفعول اول آن است. این مفعول در واقع گیرنده لباس است. به گیرنده  
لباس فاعل در معنی یا أَخَذَ گفته می شود. مفعول دوم «ثَوْبًا» است. این مفعول در واقع چیزی است که  
توسط فاعل داده شده و توسط فقیر گرفته شده است. به گرفته شده، مفعول در معنی یا مَأْخُودٌ گفته می شود.

بین این دو مفعول تمام احکام تقدم وجوبی فاعل و تقدم وجوبی مفعول جاری است.

وجوب تقدم آخذ «فاعل در معنی» یعنی رعایت اصل در ترتیب:

- اگر تشخیص فاعل و مفعول مشکل باشد و امکان اشتباه وجود داشته باشد، «آخذ» وجوباً بر مأخوذ مقدم می‌شود. «أعطى الأميرُ عمرًا بكرةً» در این عبارت فاعل و مفعول هر دو می‌توانند آخذ باشند. برای اینکه اشتباه نشوند تنها قرینه مقدم کردن آخذ است.
  - اگر مفعول به دوم «مأخوذ» محصور فیه باشد، «آخذ» وجوباً مقدم می‌شود. «ما أعطيتُ الصديقَ الآ كتاباً، إنما أعطيتُ الصديقَ كتاباً». در این عبارات اگر بگوئیم «ما أعطيتُ كتاباً الآ الصديقَ، إنما أعطيتُ كتاباً الصديقَ» معنایی که مخاطب اراده کرده بود بر عکس می‌شود و مفعول اول محصور فیه می‌شود.
  - اگر مفعول اول ضمیر متصل و مفعول دوم اسم ظاهر باشد؛ مفعول اول «آخذ» وجوباً مقدم می‌شود. «وهبتك درهماً» زیرا اگر مفعول اول مؤخر شود باید به صورت ضمیر منفصل بیاید و تا جایی که بتوان ضمیر متصل آورد منفصل آوردن جایز نیست.
- وجوب تقدم مأخوذ «مفعول در معنی» یعنی عدول از اصل ترتیب:

- اگر مفعول اول «آخذ» محصور فیه باشد، مفعول دوم «مأخوذ» وجوباً بر مفعول اول «آخذ» مقدم می‌شود. «ما أعطيتُ كتاباً الآ الصديقَ، إنما أعطيتُ كتاباً الصديقَ».
- اگر مفعول دوم ضمیر متصل و مفعول اول اسم ظاهر باشد، مفعول دوم وجوباً بر مفعول اول مقدم می‌شود. «الثوب أعطيته الفقير».
- اگر ضمیری در مفعول اول باشد که مرجع آن مفعول دوم باشد، مفعول دوم وجوباً بر مفعول اول مقدم می‌شود تا مسأله عود ضمیر به مرجع متأخر در لفظ و رتبه پیش نیاید. «أعطيتُ الكتابَ صاحبه». در این عبارت اگر ترتیب حفظ شود «أعطيتُ صاحبه الكتابَ» مرجع ضمیر «الكتاب» در لفظ و رتبه مؤخر خواهد شد. و این امر جایز نیست.

درس ۴۶: افعال متعدی به سه مفعول

برخی از افعال متعدی به سه مفعول هستند «يُرِيهِمُ اللهُ أعمالهم حسراتٍ عليهم». این افعال عبارتند از هفت فعل «أرَى، أعلم، حَدَّثَ، خَبَّرَ، أَخْبَرَ، أَنْبَأَ، نَبَأَ» این افعال همان افعال دو مفعولی هستند که به باب افعال رفتند و سه مفعول را منصوب می‌کنند. مانند «أعلمتُ محمداً زيداً فاضلاً، أعلمتُك زيداً فاضلاً» یعنی

«باوراندنم به، یقین دادم به محمد که زید فاضل است». مفعول اول آنها یک اسم ظاهر یا یک ضمیر متصل است. ولی مفعول دوم و سوم آنها در اصل مبتدا و خبر هستند. بنابراین ویژگی‌های افعال قلوب مثل «الغناء و تعلیق» بین مفعول دوم و سوم آنها جاری است. برای مثال اگر فعل قلبی بین مفعول دوم و سوم یا بعد از آن دو قرار بگیرد الغناء و افعال جایز است. «زیدُ أعلَمْتُ محمداً فاضلاً، زیدُ أعلَمْتُكَ فاضلاً، زیدُ فاضلاً أعلَمْتُ محمداً، زیدُ فاضلاً أعلَمْتُكَ» و در حالت افعال «زیداً أعلَمْتُ محمداً فاضلاً، ...» و اگر تعلیق کننده‌ای قبل از مفعول دوم و سوم قرار بگیرد معلق از عمل می‌شوند. «أعلَمْتُ محمداً لزیدُ فاضلاً». در این عبارت «أعلَمْتُ» فعل و فاعل، «محمداً» مفعول اول و جمله «زیدُ فاضلاً» سدّ مسدّد دو مفعول و محلاً منصوب است. الغناء و تعلیق در مورد مفعول اول وجود ندارد. از بین این افعال دو فعل «أعلَمَ و أَرَى» در زبان عربی بصورت معلوم بکار رفتند و سه مفعول را نصب داده‌اند. اما بقیه افعال غالباً بصورت مجهول بکار رفتند و مفعول اول آنها نائب فاعل شده است. «أُنْبِئْتُ زیداً فاضلاً».

درس ۴۷ قاعده اسم فعل، عامل دوم مفعول به

بحث در عوامل نصب مفعول به بود. اولین عامل فعل بود. فعل یک مفعولی، دو مفعولی و سه مفعولی مورد بحث قرار گرفت. دومین عامل نصب مفعول به، اسم فعل است.

اسم فعل اسمی است که دلالت بر فعل معینی می‌کند و معنی، زمان و عمل آن فعل را دارد، با این تفاوت که علامات فعل را ندارد و مانند فعل از عوامل متأثر نمی‌شود. برای مثال اسم فعل «هیئات» به معنی فعل ماضی «بُعِدَ» است. و چون «بُعِدَ» لازم است «هیئات» نیز لازم است. فعل «بُعِدَ» صرف می‌شود ولی «هیئات» فقط به یک شکل بکار می‌رود و اسم فعل «أَفَّ» به معنای فعل مضارع «أَتَضَحَّرُ» است. ولی مانند فعل مضارع از عوامل ناصبه و جازمه تأثیر نمی‌پذیرد.

اگر اسم فعل به معنای فعل لازم باشد فقط فاعل را رفع می‌دهد. «هیئات زیدُ» یعنی «بُعِدَ زیدُ». و اگر به معنی فعل متعدی باشد فاعل را رفع و مفعول را نصب می‌دهد. این مورد مربوط به بحث ما در عامل نصب مفعول به است. «بَلَّهَ هذا الأمرُ» یعنی «دَعَّ أو أترکَ هذا الأمرُ» و «رُؤِیداً أحاكَ» یعنی «أمهلَ أحاكَ».



اگر اسم فعل به معنای لازم باشد، فاعل آن اسم ظاهر یا ضمیر مستتر است. اسم ظاهر مانند «هیئات العدو»، ضمیر مانند «صَهْ یا غِيٌّ»؛ چون داشتن ضمیر بارز از علامات فعل است.

اگر فعلی متعدی به حرف جرّ باشد اسم فعلی که به معنای آن فعل است نیز با همان حرف جرّ متعدی می‌شود. برای مثال اسم فعل «حَيَّهْلَ» اگر به معنای «إيت» باشد متعدی بنفسه است چون فعل «إيت» متعدی به نفسه است. «إيت المَاء = حَيَّهْلَ المَاء»، این اسم فعل اگر به معنای «عَجَّلَ» باشد با حرف جرّ «باء» متعدی می‌شود، چون «عَجَّلَ» در این معنی با این حرف متعدی می‌شود. «حَيَّهْلَ بالصلاة = عَجَّلَ بالصلاة/ إذا ذُكِرَ الصَّالِحُونَ فَحَيَّهْلَ بَعَلِيَّ = عَجَّلُوا بِذِكْرِ عَلِيٍّ»، و اگر به معنی «أَقْبَلَ» باشد، با حرف «علی» متعدی می‌شود. «حَيَّهْلَ عَلِيَّ = أَقْبَلَ عَلِيَّ».

برخی از اسم فعل‌ها از ابتدا به عنوان اسم فعل بکار می‌رفتند «هیئات، صَه، ...» که به آنها اسم فعل مرتحل گفته می‌شود. برخی از اسم فعل‌ها در اصل جار و مجرور یا ظرف بودند سپس به عنوان اسم فعل بکار رفتند. به این دسته اسم فعل منقول گفته می‌شود. برای مثال جار و مجرور «علی + ک = علیک» به عنوان اسم فعل و به معنای امر «إلْزَمَ» بکار رفته است. «علیک یوسف»، و جار و مجرور «إلی + ک = إلیک» به عنوان اسم فعل و به معنای امر «ابتعد» بکار رفته است. «إلیک عَنِّي». ظرف «دون + ک = دونک» به معنی امر «خُذْ» و ظرف «مکان + ک = مکانک» به معنی فعل امر «أُثْبِتْ» بکار رفته‌اند. «دونک الکتاب، مکانک». صاحب کتاب معتقد است «کاف» ضمیر است و اعراب آن مانند قبل از اسم فعل واقع شدن آن، مجرور به حرف جرّ یا مجرور به اضافه است. (برخی معتقدند حرف خطاب است و محلی از اعراب ندارد. و برخی معتقدند جار به همراه مجرور و ظرف به همراه مضاف الیه خود اسم فعل هستند.)

اسم فعل نسبت به فعل تأکید بیشتری دارد ولی در عمل ضعیف است؛ لذا باید قبل از معمول خود و بدون فاصله با آن باشد تا بتواند عمل کند. «حَذَارِ زیداً، یا فتی حذارِ زیداً». بنابراین اگر بعد از معمول خود بیاید یا بین اسم فعل و معمول آن فاصله بیفتد عمل نمی‌کند. پس عبارات «زیداً حذارِ، حذارِ یا فتی زیداً» به دلیل مقدم شدن معمول در عبارت اول و فاصله شدن حرف ندا و منادی بین اسم فعل و معمول آن، اشتباه است.

درس ۴۸: اسم فاعل و صیغه مبالغه، عامل سوم و چهارم نصب مفعول به

اسم فاعل اسم مشتقی است که مانند فعل خود عمل می‌کند. اگر فعل آن لازم باشد، مانند فعل لازم فقط فاعل را مرفوع می‌کند. اگر فعل آن متعدی باشد، یک، یا دو یا سه مفعول را نصب می‌دهد. «زید قائم أبوه، لیس محمد ضارباً أبوه عمراً» در مثال اول، فعل «قام» لازم است، اسم فاعل آن «قائم» فقط فاعل را رفع داده است. در مثال دوم چون «ضرب» متعدی است اسم فاعل «ضارب» علاوه بر رفع فاعل مفعول را منصوب کرده است. تقدّم معمول اسم فاعل بر اسم فاعل جایز است. پس «زید ضارب بکراً»، و «زید بکراً ضارب» هر دو جایز است.

اسم فاعل به دو صورت همراه با «الف و لام» و بدون «الف و لام» بکار می‌رود. اسم فاعل مجرد از «أل» به شرطی عمل فعل خود را انجام می‌دهد که به معنی حال یا آینده بوده و تکیه گاه داشته باشد.

اگر اسم فاعل مجرد از «أل» متعدی باشد و دو شرط مذکور را داشته باشد، علاوه بر مرفوع کردن فاعل، مفعول را منصوب می‌کند. در «أنا شاکرٌ همّیک»، «شاکرٌ» اسم فاعل مجرد از «أل» و زمان آن حال یا آینده است؛ و قرینه‌ای بر ماضی بودن آن وجود ندارد. این اسم فاعل با تکیه بر مبتدا، ضمیر مستتر در «شاکرٌ» را رفع و «همّة» را نصب داده است. در «رأیت رجلاً قائداً بعیراً» اسم فعل «قائداً» مجرد از «أل»، و به معنای «يقوّد»، با تکیه بر موصوف خود «رجلاً» «بعیراً» را نصب داده است. این اسم فاعل جایز است که به مفعول خود اضافه شود. «أنا شاکرٌ همّیک و رأیت رجلاً قائداً بعیراً». در این حالت «همّة و بعیر» در لفظ مجرور و محلاً منصوب هستند. اضافه اسم فاعل به مفعول خود از نوع اضافه لفظی است.

اگر اسم فاعل به معنی ماضی باشد فقط می‌تواند به معمول خود اضافه شود. در «کنْتُ شاکرٌ همّیک»، «شاکرٌ» اسم فاعل به قرینه «کنْتُ» معنی ماضی دارد؛ پس وجوباً به معمول خود اضافه می‌شود. اضافه در اینصورت معنوی است و تابع آن نیز به تبعیت فقط مجرور می‌شود. در عبارت «أغثنا یا باریّ الوجود» نیز «باری» به معنای «خالق» به معنی گذشته است.

شرط دوم برای عمل اسم فاعل وجود تکیه گاه در کلام است تا در عمل تقویت شود. تکیه گاهها عبارتند از:

۱. اسم فاعل با تکیه بر نفی، مانند فعل خود عمل می‌کند. نفی یا صریح است یا مؤول به صریح (نفی تأویلی). در «ما شاکرُ السوقِ الاّ من راحَتْ بِضَاعَتُهُ» حرف نفی «ما» قبل از اسم فاعل صریحاً ذکر شده، و اسم فاعل با تکیه بر نفی صریح مانند فعل خود «يَشْكُرُ» عمل کرده و «مَنْ» را به عنوان فاعل محلاً مرفوع و «السوق» را به عنوان مفعول نصب داده است. در «إِنَّمَا مُنْعَصَةُ الْمَصِيبَةُ عِشِي» حرف نفی نیست، ولی «إِنَّمَا» در معنی مساوی با «ما ... الاّ»، است؛ یعنی «ما مُنْعَصَةُ الْمَصِيبَةُ الاّ عِشِي»، لذا اسم فاعل «منعصه» با تکیه بر نفی تأویلی مانند فعل خود «تُنْعَصُ» عمل کرده و «المصيبة» را به عنوان فاعل مرفوع و «عیش» را به عنوان مفعول تقدیراً منصوب کرده است.

۲. اسم فاعل با تکیه بر استفهام عمل می‌کند. استفهام ملفوظ یا مقدر است. در «أَمْجَزُونَ أَنْتُمْ مواعيدكم» حرف استفهام «أ» در کلام ذکر شده و اسم فاعل «مُنْجَزُونَ» با تکیه بر استفهام ملفوظ مانند فعل «يُنْجَزُونَ» عمل کرده و «أَنْتُمْ» را به عنوان فاعل محلاً مرفوع و «مواعيد» را به عنوان مفعول منصوب کرده است. اما در «مُهَيِّنٌ زَيْدٌ عَمْرًا أَمْ مُكْرِمُهُ» ادات استفهام در کلام وجود ندارد ولی به قرینه «أَمْ» که بعد از استفهام واقع می‌شود، ادات استفهام مقدر است. لذا اسم فاعل «مُهَيِّنٌ» با تکیه بر استفهام مقدر مانند فعل «يُهَيِّنُ» عمل کرده و «زید» را به عنوان فاعل مرفوع و «عمرًا» را به عنوان مفعول منصوب کرده است.

۳. اسم فاعل با تکیه بر مبتدا عمل می‌کند. در این حالت اسم فاعل خبر است. گاهی مبتدا بدون نواسخ است، که به آن مبتدا فی الحال گفته می‌شود. گاهی نواسخ بر سر مبتدا می‌آید و آن را به اسم نواسخ تبدیل می‌کند که به آن مبتدا فی الاصل گفته می‌شود. در عبارت «الْحَقُّ نَاصِرٌ ذَوِيهِ» اسم فاعل «ناصر» خبر و مجرد از «أل» است و با تکیه بر مبتدای فی الحال مانند فعل «يَنْصُرُ» عمل کرده و ضمیر مستتر «هو» را به عنوان فاعل محلاً مرفوع و «ذَوِي» را به عنوان مفعول منصوب کرده است. و «إِنَّ الْحَقَّ نَاصِرٌ ذَوِيهِ»، اسم فاعل «ناصر» با تکیه بر مبتدای فی الاصل مانند فعل «يَنْصُرُ» عمل کرده است.

۴. اسم فاعل با تکیه بر ذوالحال عمل می‌کند. در این حالت اسم فاعل حال است. در عبارت «خَطَبَ هَذَا الْأَدِيبُ حَاضًّا الْقَوْمَ عَلَى الْوِثَامِ» اسم فاعل «حاضًّا» حال است و با تکیه بر صاحب حال «الأديب» مانند فعل «يَخُضُّ» عمل کرده و ضمیر مستتر «هو» را به عنوان فاعل محلاً مرفوع و «القوم» را به عنوان مفعول منصوب کرده است.

۵. اسم فاعل با تکیه بر موصوف عمل می‌کند. در این حالت اسم فاعل صفت است. موصوف گاهی مذکور و گاهی مقدر است. در «سَمِعْتُ طَالِبًا مُلْقِيًّا عَلَى أَقْرَانِهِ أَسْئَلَةً مَفِيدَةً» اسم فاعل «ملقياً» صفت «طالباً» مذکور در کلام است. پس با تکیه بر موصوف مذکور عمل کرده و ضمیر مستتر «هو» را به

عنوان فاعل محلاً مرفوع و «أَسْئَلُهُ» را به عنوان مفعول منصوب کرده است. در «كَمْ قَاتِلٍ لِكَ سَوْءًا، يَاطَالِعًا جِبَالًا» اسم فاعل «قَاتِلٍ و طَالِعًا» صفت هستند ولی موصوف آنها در کلام ذکر نشده است؛ چون مشخص است که گوینده یا بالا رونده باید انسان باشد. پس موصوف «انسان، شخص، رجل، ...» است. پس این دو اسم فاعل با تکیه بر موصوف مقدر عمل کرده‌اند و ضمیر مستتر «هو» را به عنوان فاعل محلاً مرفوع و «سَوْءًا و جِبَالًا» را به عنوان مفعول خود منصوب کرده‌اند.

درس ۴۹: اسم فاعل و صیغه مبالغه، عامل سوم و چهارم نصب مفعول به

اسم فاعل به دو صورت مجرد از «ألف و لام» و همراه با «أل» بکار می‌رود. عمل و شروط عمل اسم فاعل مجرد از «أل» بیان شد. اسم فاعل مقرون به «أل» بدون شرط مانند فعل خود عمل می‌کند. این «الف و لام» موصول و به معنای حدوث است. اگر فعل آن لازم باشد فقط فاعل را مرفوع می‌کند. «زَيْدٌ الْقَائِمُ أَبُوهُ حَاضِرٌ» در این عبارت «زید» مبتداست. «القائم» خبر است و چون مانند فعل خود «يقوم» لازم است، فقط «أبو» را به عنوان فاعل رفع داده است. اگر اسم فاعل متعدی باشد علاوه بر فاعل، بدون هیچ شرطی در مفعول نیز عمل می‌کند. «أَنَا الرَّجُلُ الْحَامِي الذَّمَارِ، أَنَا كُنْتُ الرَّجُلَ الْحَامِي الذَّمَارِ» و جایز است که به مفعول خود اضافه شود. «أَنَا الرَّجُلُ الْحَامِي الذَّمَارِ، أَنَا كُنْتُ الرَّجُلَ الْحَامِي الذَّمَارِ».

اسم فاعل مثنی و جمع نیز مانند مفرد عمل می‌کنند با این تفاوت که اگر اضافه شوند «نون تشبیه و جمع» حذف می‌شود. «هُمَا ضَارِبَانِ زَيْدًا و هُمَا ضَارِبَا زَيْدٍ، هُم ضَارِبُونَ زَيْدًا و هُم ضَارِبُوا زَيْدٍ».

اگر اسم فاعل مانند فعل خود متعدی به دو یا سه مفعول باشد، و شرایط عمل را داشته باشد، جایز است به مفعول اول اضافه شود یا آن را نصب دهد. و بقیه مفاعیل منصوب خواهند ماند «السَّخِيُّ كَاسِي الْفَقِيرِ ثَوْبًا و السَّخِيُّ كَاسِي الْفَقِيرِ ثَوْبًا» و «خَالِدٌ مُعَلِّمٌ بَكْرٍ أَخَاهُ قَادِمًا و خَالِدٌ مُعَلِّمٌ بَكْرًا أَخَاهُ قَادِمًا».

اگر اسم فاعل به مفعول خود اضافه شود و بخواهیم برای آن تابع بیاوریم، تبعیت تابع از لفظ مجرور و تبعیت تابع از محل منصوب جایز است. «هَذَا مُبْتَغِي جَاهٍ و مَالٍ و هَذَا مُبْتَغِي جَاهٍ و مَالًا» در این عبارت اسم فاعل «مبتغی» به مفعول خود «جاه» اضافه شده است. کلمه «مال» به عنوان معطوف آورده شده است. از آنجا

که معطوف جزء توابع است، و می‌تواند از لفظ یا محل معطوف علیه تبعیت کند، این کلمه به صورت مجرور و منصوب آمده است. یعنی «هذا طالبٌ جاهٍ و مالٍ أو مالاً».

چهارمین عامل نصب مفعول به صیغه‌های مبالغه هستند. از بین صیغه‌های مبالغه چهار صیغه «فَعَالٌ، مَفْعَالٌ، فَعُولٌ، فَعِيلٌ» در عمل مانند اسم فاعل با «الف و لام» و بدون آن بکار می‌روند و با داشتن شرایط، مانند فعل خود عمل می‌کنند. «هذا مَنَاعٌ الخَيْرِ أو مَنَاعٌ الخَيْرِ» در این عبارت صیغه مبالغه «مَنَاعٌ» بدون «أل» بکار رفته و با تکیه بر مبتدا عمل کرده و ضمیر مستتر «هو» را به عنوان فاعل و «الخَيْرِ» را به عنوان مفعول نصب داده است. این صیغه مانند اسم فاعل می‌تواند به مفعول خود اضافه شود. تابع آن نیز می‌تواند از لفظ یا از محل تبعیت کند. در عبارت «ذَاكَ مِعْطَاءُ النَّعْمِ أو مِعْطَاءُ النَّعْمِ» نیز صیغه مبالغه «مِعْطَاءٌ» بدون «أل» بکار رفته و با تکیه بر مبتدا عمل کرده و ضمیر مستتر «هو» را به عنوان فاعل و «النعم» را به عنوان مفعول نصب داده است. این صیغه نیز مانند اسم فاعل می‌تواند به مفعول خود اضافه شود. تابع آن نیز می‌تواند از لفظ یا از محل تبعیت کند. در عبارت «ذَلِكَ خَوَاضٌ الحُرُوبِ أو خَوَاضٌ الحُرُوبِ» نیز صیغه مبالغه «خَوَاضٌ» بدون «أل» بکار رفته و با تکیه بر مبتدا عمل کرده و ضمیر مستتر «هو» را به عنوان فاعل و «الحروب» را به عنوان مفعول نصب داده است. و مانند اسم فاعل می‌تواند به مفعول خود اضافه شود. تابع آن نیز می‌تواند از لفظ یا از محل تبعیت کند. مقدم شدن معمول صیغه‌های مبالغه نیز مانند معمول اسم فاعل بر صیغه مبالغه جایز است. «هذا سَوْقٌ العُدَاةِ ضُرُوبٌ بَحْدَ السَّيْفِ» در این عبارت «سَوْقٌ» مفعول به «ضُرُوبٌ» است که بر آن مقدم شده است. در اصل «هذا ضُرُوبٌ سَوْقٌ العُدَاةِ بَحْدَ السَّيْفِ» بوده است.

درس ۵۰: اسم مفعول، عامل پنجم در نصب مفعول به

بعد از فعل، اسم فعل، اسم فاعل و صیغه مبالغه، پنجمین عامل نصب مفعول به اسم مفعول است. اسم مفعول اگر بر وزن «مفعول» باشد، مانند اسم فاعل با «الف و لام» و بدون آن بکار می‌رود و با همان شرایط (به معنی حال یا آینده بودن و تکیه‌گاه داشتن) عمل فعل مجهول خود را انجام می‌دهد.

اگر فعلی که اسم مفعول از آن ساخته می‌شود، متعدی به یک مفعول باشد، مفعول به را به عنوان نائب فاعل مرفوع می‌کند. و جایز است به آن اضافه شود. «زَيْدٌ مَحْبُوسٌ أَوْهُ، زَيْدٌ مَحْبُوسٌ الْأَخِ» این اضافه، اضافه

لفظی نامیده می‌شود؛ یعنی «الأخ» در لفظ مجرور و محلاً مرفوع است. و اگر به معنی ماضی باشد وجوباً به معمول خود اضافه می‌شود. «سافرَ زيدٌ محبوسُ الأخ» این اضافه اضافه معنویه است. و مضاف از مضاف الیه کسب تعریف و تخصیص می‌کند. اگر فعل آن دو مفعولی یا سه مفعولی باشد، مفعول اول را به عنوان نائب فاعل مرفوع و بقیه را منصوب می‌نماید. در عبارت «زيدٌ مُعطىٌ أخوهُ ثوباً» اسم مفعول «مُعطى» بدون «أل» بکار رفته و با تکیه بر مبتدا «زيدٌ» عمل کرده و «أخو» را به عنوان نائب فاعل مرفوع و «ثوباً» را به عنوان مفعول دوم منصوب کرده است. و در «زيدٌ مُعطىٌ الأخِ ثوباً» اسم مفعول به نائب فاعل خود اضافه شده است. در عبارت «بكرٌ مُعلِّمٌ أبوهُ أخاكَ فاضلاً» اسم مفعول «معلِّم» بدون «أل» بکار رفته و با تکیه بر مبتدا «بكرٌ» عمل کرده و «أبو» را به عنوان نائب فاعل مرفوع و «أخا و فاضلاً» را به عنوان مفعول اول و دوم منصوب کرده است. و در «بكرٌ معلِّمٌ الأبِ أخاكَ فاضلاً» به نائب فاعل خود اضافه شده است.

اگر اسم مفعول همراه با «أل» باشد مانند اسم فاعل بدون شرط عمل می‌کند. در عبارت «سافرَ زيدٌ المحبوسُ أخوهُ» اسم مفعول «المحبوس» همراه با «أل» بکار رفته است. و به قرینه «سافر» زمان آن ماضی است ولی عمل کرده و «أخو» را به عنوان نائب فاعل مرفوع کرده است. این اسم مفعول جایز است به نائب فاعل اضافه شود. «جاءَ زيدٌ المحبوسُ الأخ».

درس ۵۱: صفت مشبه، ششمین عامل نصب مفعول به

عامل ششم در نصب مفعول به صفت مشبه است. صفت مشبه شبیه اسم فاعل است. وجه شبه بین آنها این است که هر دو دلالت بر ذات و حدث می‌کنند و هر دو صرف می‌شوند. صفت مشبه اوزان خاصی دارد و غالباً از فعل لازم ساخته می‌شود و دلالت بر ثبوت می‌کند. مانند «کریم، حسن، جَبان». صفت مشبه عامل است. معمول آن به سه شکل بکار می‌رود. در یکی از این اشکال صفت مشبه معمول خود را نصب می‌دهد. و از آنجا که صفت مشبه غالباً از فعل لازم بنا می‌شود به این اسم منصوب شبه مفعول به گفته می‌شود.

صفت مشبه مانند اسم فاعل با «الف و لام» و بدون آن بکار می‌رود. و برای معمول آن سه حالت متصور است.

۱. گاهی معمول صفت مشابه همراه ضمیری می‌آید که مرجع آن ضمیر موصوف است. یا معمول صفت مشابه اسمی است که مضاف الیه آن همراه ضمیری می‌آید که مرجع آن موصوف است. در این حالت معمول صفت مشابه به عنوان فاعل مرفوع می‌شود. در عبارت «أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسْبُهُ» صفت مشابه «الكريم» همراه با «أل» بکار رفته است. و صفت واقع شده برای «الملك» و مانند فعل خود که لازم است، عمل کرده و «نسب» را به عنوان فاعل خود مرفوع کرده است. این فاعل (معمول) به ضمیری اضافه شده است که مرجع آن موصوف «الملك» است. در عبارت «أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسْبُ أَجْدَادِهِ» نیز صفت مشابه «نسب» را به عنوان فاعل خود مرفوع کرده است. این فاعل (معمول) مضاف به اسم «أجداد» شده و این اسم که مضاف الیه است، به ضمیری اضافه شده است که مرجع آن «الملك» موصوف است.

۲. گاهی معمول صفت مشابه نکره یا مضاف به نکره است. در این حالت معمول صفت مشابه به عنوان تمییز منصوب می‌شود. در عبارت «أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسْباً» معمول صفت مشابه «نسباً» چون نکره است به عنوان تمییز منصوب شده است. در عبارت «أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسْبُ أَجْدَادِهِ» نیز «نَسْب» چون به یک اسم نکره اضافه شده است، به عنوان تمییز منصوب شده است.

۳. گاهی معمول صفت مشابه همراه با «الف و لام» یا مضاف به اسم همراه «أل» است. در این حالت معمول صفت مشابه می‌تواند به عنوان مضاف الیه در لفظ مجرور و به عنوان فاعل محلاً مرفوع شود «يا أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ النَّسْبُ وَ الْكَرِيمُ نَسْبِ الْأَجْدَادِ»، و می‌تواند به عنوان فاعل در لفظ مرفوع باشد «يا أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ النَّسْبُ وَ الْكَرِيمُ نَسْبِ الْأَجْدَادِ»، یا صفت مشابه می‌تواند بر خلاف فعل خود که لازم است عمل کند و معمول خود را به عنوان شبه مفعول منصوب کند. «يا أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ النَّسْبُ وَ الْكَرِيمُ نَسْبِ الْأَجْدَادِ» و فقط این مورد جزء بحث عوامل مفعول به است.

تمام این حالات برای صفت مشابه بدون «أل» نیز وجود دارد. «زَارِنِي رَجُلٌ كَرِيمٌ نَسْبُهُ، زَارِنِي رَجُلٌ كَرِيمٌ نَسْبُ أَجْدَادِهِ، زَارِنِي رَجُلٌ كَرِيمٌ نَسْباً، زَارِنِي رَجُلٌ كَرِيمٌ نَسْبِ أَجْدَادِهِ، زَارِنِي رَجُلٌ كَرِيمٌ نَسْبِ الْكَرِيمِ نَسْبُ الْكَرِيمِ، زَارِنِي رَجُلٌ كَرِيمٌ نَسْبِ الْأَجْدَادِ، زَارِنِي رَجُلٌ كَرِيمٌ نَسْبِ الْأَجْدَادِ».

هر گاه از اسم فاعلی که از فعل لازم گرفته شده و اسم مفعولی که از فعل متعدی به یک مفعول گرفته شده، اراده ثبوت شود، مانند صفت مشابه می‌شود و همه احکام صفت مشابه را دارد. «زَيْدٌ صَادِقٌ أَوْ الصَّادِقُ وَعَدُهُ أَوْ وَعْداً أَوْ الْوَعْدِ، الْوَعْدُ، الْوَعْدَ» و «زَيْدٌ مَحْمُودٌ أَوْ الْمَحْمُودُ سَيْرْتُهُ أَوْ سَيْرْتاً أَوْ السَّيْرَةَ، السَّيْرَةُ، السَّيْرَةَ». در این عبارات اسم فاعل «صادق» و اسم مفعول «محمود» صفات ثابت در ذات (شخص) هستند. در این حالت معمول اسم فاعل

و مفعول مانند معمول صفت مشبهه فاعل، تمییز و مجرور لفظاً یا شبهه مفعول به است. در حالی که معمول اسم مفعولی که دلالت بر حدوث می‌کند، نائب فاعل است. در عبارت «هذا مضروبٌ زیدٌ» چون «مضروب» دلالت بر ثبوت نمی‌کند، معمول آن «زیدٌ» نائب فاعل است.

اسم منسوب مؤول به موصوف نیز شبیهه صفت مشبهه می‌شود و احکام صفت مشبهه را دارد. در عبارت «مررتُ برجلٍ لبنانیٍّ أبوهُ» کلمه «لبنانیٍّ» اسم منسوب است. این اسم مانند صفت مشبهه عمل کرده و «أبو» را به عنوان فاعل مرفوع کرده است. این عبارت در اصل «مررتُ برجلٍ منسوبٍ الی لبنان» بوده است.

اضافه صفت مشبهه به معمول خود از نوع اضافه لفظی است؛ چون صفت مشبهه دلالت بر ثبوت می‌کند و شامل هر سه زمان (ماضی، مضارع، امر) می‌شود. و همیشه معنای حاضر آن در نظر گرفته می‌شود.

درس ۵۲: مصدر، هفتمین عامل نصب مفعول به

مصدر نیز مانند فعل خود عمل می‌کند. اگر مصدر متعلق به فعل لازم باشد، فاعل می‌گیرد. در «حَزِنْتُ لِیُعَدِّ الصَّدِیقِ» کلمه «بُعَدَّ» مصدر فعل لازم «بُعَدَّ یُعَدُّ» است؛ به همین سبب، مانند فعل لازم عمل کرده و فاعل گرفته است. این مصدر به فاعل خود «الصَّدِیقِ» اضافه شده است. بنابراین «الصَّدِیقِ» لفظاً مجرور و محلاً مرفوع است. تابع این فاعل می‌تواند از لفظ متبوع تبعیت کند و مجرور شود یا از محل متبوع تبعیت کند و مرفوع شود. «حَزِنْتُ لِیُعَدِّ الصَّدِیقِ الشَّفِیقِ وَ الشَّفِیقِ».

اگر مصدر متعلق به فعل متعدی باشد، مصدر مانند فعل خود عمل می‌کند و فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب می‌کند. در این حالت اکثراً به فاعل خود اضافه می‌شود و مفعول به را منصوب می‌کند. «سَرَّیْ نَشَادُ أَحِیْكَ الْأَشْعَارَ» در این عبارت «انشاد» مصدر است و مانند فعل «أَنْشَدَ یُنْشِدُ» عمل کرده و به فاعل خود «أَحِیْ» اضافه شده و مفعول به «الْأَشْعَارَ» را منصوب کرده است. گاهی مصدر به فاعل اضافه می‌شود و مفعول بعد از آن ذکر نمی‌شود. «سَرَّیْ نَشَادُ أَحِیْكَ» و گاهی به مفعول خود اضافه می‌شود و فاعل بعد از آن ذکر نمی‌شود. «سَرَّیْ نَشَادُ الْأَشْعَارِ». و جایز است مصدر به مفعول خود اضافه شود و فاعل بعد از آن بصورت مرفوع ذکر شود. «سَرَّیْ نَشَادُ الْأَشْعَارِ أَحْوَكَ». وقتی مصدر به فاعل یا مفعول خود اضافه شود، فاعل یا مفعول در لفظ



مجرور هستند. و در محل فاعل مرفوع و مفعول منصوب است. تابع این اسم مجرور می‌تواند از لفظ متبوع تبعیت کند و مجرور شود یا از محل متبوع تبعیت کند و اعراب آن را بگیرد. «سَرَّني انشأُ أخيكَ الصغیرِ أو الصغیرُ» و «سَرَّني انشأُ الأشعارِ الرِّقیقَةِ أو الرِّقیقَةَ».

(لازم به توضیح است که فعل با فاعل تشکیل جمله می‌دهد؛ ولی مصدر با فاعل خود تشکیل جمله نمی‌دهد لذا ذکر فاعل مصدر واجب نیست. در «قیامُ زیدٍ» با اینکه مصدر مانند فعل عمل کرده و فاعل گرفته؛ ولی جمله‌ای تشکیل نشده، و این کلام ناقص، نیاز به رکن دیگری دارد تا معنای آن کامل شود.)

اگر مصدر متعلق به فعل متعدی به حرف جر باشد، مصدر نیز با همان حرف جر متعدی می‌شود. «مالي اقتداڑ علی ذلک» در این عبارت «اقتدار» مصدر است و مانند فعل «اقتدر علی» عمل کرده است و مفعول خود را با حرف جرّ مجرور کرده است.

گاهی مصدر منون «با تنوین» نیز مانند فعل خود عمل می‌کند. در «أو إطعامٌ فی یومِ ذی مسعبه یتیمًا ذا مقریة»، کلمه «إطعام» مصدر است. این مصدر عمل کرده و «یتیمًا» را به عنوان مفعول به منصوب کرده است بدون اینکه فاعل آن ذکر شود. عمل کردن مصدر منون با قاعده سازگارتر است، ولی کار برد آن کم است.

مصدر محلی به «الف و لام» نیز بندرت عمل می‌کند. عمل کردن این مصدر ضعیف است و غالباً در ضرورت شعری دیده می‌شود. «ضعیفُ النکایة أعداءُهُ». در این عبارت «النکایة» مصدر محلی به «أل» است و مانند فعل خود عمل کرده و «اعداء» را به عنوان مفعول به منصوب کرده است.

مصدر مرّه نمی‌تواند مانند فعل خود عمل کند. در «أعجبَّتني ضربتُک الغلام» کلمه «ضربت» مصدر مرّه است. اگر بخواهیم آن را بصورت فعل و حرف مصدری بیاوریم «أن ضربت یا أن تضرب» دیگر مرّه از آن فهمیده نمی‌شود. پس عبارت صحیح نیست؛ اما اگر خود مصدر «تاء» داشته باشد عمل آن بلا مانع است. «أعجبَّتني رحمتُک الغلام» چون معنای آن مصدری است.

نویان شروط دیگری برای عمل مصدر ذکر کردند که مهمترین آنها عبارتند از:

أ) مصدری عمل می‌کند که قبل از اتمام عمل، صفت نداشته باشد. «سَاءَنِي إِكْرَامُكَ عَدُوٌّ أَخِي» در این عبارت «إِكْرَامٌ» مصدری بدون صفت است. این مصدر عمل کرده و «ك» را به عنوان فاعل محلاً مرفوع و «عَدُوٌّ» را به عنوان مفعول منصوب کرده است. اگر صفت داشته باشد، دیگر عمل نمی‌کند. پس «سَاءَنِي إِكْرَامُكَ الْكَثِيرُ عَدُوٌّ أَخِي» اشتباه است؛ زیرا قبل از اینکه عمل مصدر کامل شود و مفعول را نصب دهد، برای آن صفت «الكَثِيرُ» آورده شده است.

ب) مصدری عمل می‌کند که مفرد باشد. اگر مثنی و جمع باشد عمل نمی‌کند. در «مَا زَادَتْكَ تَجْرِبَةُكَ الدَّهْرَ إِلَّا حُنْكَةً» مصدر مفرد «تَجْرِبَةٌ» عمل کرده و «ك» را به عنوان فاعل محلاً مرفوع و «الدَّهْرَ» را به عنوان مفعول منصوب کرده است. اگر این مصدر مثنی یا جمع شود دیگر عمل نمی‌کند. بنابراین عبارت «مَا زَادَتْكَ تَجْرِبَةُكَ الدَّهْرَ إِلَّا حُنْكَةً» به دلیل جمع بودن مصدر، صحیح نمی‌باشد.

ج) مصدری عمل می‌کند که معمول آن بر مصدر مقدم نشده باشد. در «أَعْجَبَنِي ضَرْبُ زَيْدٍ عَمْرًا»، مصدر «ضَرْبٌ» عمل کرده، و پس از آن ابتدا فاعل «زَيْدٌ» و بعد مفعول آمده است. ولی در «أَعْجَبَنِي عَمْرًا ضَرْبُ زَيْدٍ» به علت تقدم مفعول «عَمْرًا» بر مصدر، مصدر نمی‌تواند عمل کند. اگر این معمول مقدم ظرف یا جار و مجرور باشد، مقدم شدن آن اشکال ندارد. «و لَا تَأْخُذْكُمْ بِهَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» در این عبارت «بِهَا» جار و مجرور و متعلق به مصدر «رَأْفَةٌ» است که بر آن مقدم شده است.

علاوه بر این مصدری عمل می‌کند که بین آن مصدر و معمول آن اجنبی فاصله نشده باشد. در «إِنَّ عَمْرًا لِقَادِرٌ عَلَيَّ ضَرْبِهِ زَيْدًا» مصدر «ضَرْبٌ» عمل کرده و فاصله‌ای بین آن و مفعول «زَيْدٌ» وجود ندارد. ولی در «إِنَّ عَمْرًا لِقَادِرٌ عَلَيَّ ضَرْبِهِ لِقَادِرٌ زَيْدًا» بین مصدر «ضَرْبٌ» و معمول آن «زَيْدًا» خبر «إِنَّ» یعنی اجنبی فاصله شده، مصدر نمی‌تواند مانند فعل خود، عمل کند. (اجنبی یعنی کلمه‌ای که از نظر اعراب ربطی به مصدر و معمول آن ندارد). اگر این اجنبی ظرف یا جار و مجرور باشد فاصله شدن آن بین مصدر و معمول مصدر اشکال ندارد. «إِنَّ عَمْرًا لِقَادِرٌ عَلَيَّ ضَرْبِهِ فِي الْمَدْرَسَةِ زَيْدًا».

اسم مصدر نیز مانند فعل خود و با شرایط مذکور عمل می‌کند. «بِعِشْرَتِكَ الْكِرَامَ تُعَدُّ مِنْهُمْ» در این عبارت «عِشْرَةٌ» اسم مصدر برای مصدر «مُعَاشِرَةٌ» است. این اسم مصدر عمل کرده و ضمیر «ك» را به عنوان فاعل محلاً مرفوع و «الْكَرَامَ» را به عنوان مفعول منصوب کرده است.

درس ۵۳: أفعال تعجب و هشتمین عامل نصب مفعول به

هشتمین عامل نصب مفعول به فعل تعجب است. در هر زبانی برای اظهار تعجب روش‌هایی وجود دارد. در زبان عربی دو صیغه قیاسی برای اظهار تعجب وجود دارد. یکی از این دو صیغه عامل نصب مفعول به است. این دو صیغه عبارتند از «ما أفعَلُهُ و أفعِلْ به» مثلاً برای اظهار تعجب از زیبایی بهار «ما أجمل الربيع، أجمل بالربيع» بکار می‌رود. برای اظهار زیبایی باغ یا کریم بودن شخص ادیب «ما أحسنَ الرياضَ، أكرمُ بهذا الأديبِ» استعمال می‌شود.

در صیغه قیاسی «ما أفعَلُهُ یا ما أحسنَ الرياضَ»

«ما»: اسم نکره تامّه به معنای «شیءٌ»، مبتدا و محلاً مرفوع است.

«أفعلَ یا أحسنَ»: فعل تعجب بر وزن فعل ماضی و جامد است. چون فاعل آن همیشه ضمیر مستتر «هو» می‌باشد، فاعل آن را ضمیر مستتر وجوباً بر خلاف اصل می‌دانند. مرجع این ضمیر «ما» است. این جمله فعلیه «أفعل و فاعل آن» خبر و محلاً مرفوع است.

«هاء یا الرياضَ: مفعول به و منصوب است. یعنی «شيءٌ حسنَ الرياضَ» یا «شيءٌ عجيبٌ جعلَ الرياضَ حسنةً»

در عبارت «أكرمُ بهذا الأديبِ» نیز:

«أكرمُ»: فعل تعجب بر وزن فعل أمر و جامد است.

«ب»: حرف جرّ زائد است.

«هاء در هذا»: حرف تنبيه

«ذا»: اسم اشاره، در لفظ مجرور به حرف جرّ زائد و در معنی فاعل و مرفوع محلاً است.

«الأديب»: مشار الیه و صفت برای اسم اشاره «هذا» است.

دو صیغه تعجب از فعلی ساخته می‌شود که بتوان از آن «أفعل تفضیل» ساخت. «أفعل تفضیل» از فعلی ساخته می‌شود که «ثلاثی باشد نه رباعی، مجرد باشد نه مزید، معلوم باشد نه مجهول، تام باشد نه ناقص، مثبت باشد نه منفی، متصرف باشد نه جامد، قابل زیادت و نقصان باشد و دلالت بر رنگ و عیب و زینت نکند». اگر فعلی دارای این شرایط بود می‌توان برای آن «أفعل تفضیل» و «أفعل تعجب» ساخت. «ما أجمله، أجمل به، ما أحسنه، أحسن به، ما أكرمه، أكرم به».

در صیغه «ما أفعله» فعل جامد «أفعل» عامل و ضمیر «هاء» مفعول به و منصوب است. به این مفعول به «متعجب به» نیز گفته می‌شود. متعجب منه باید معرفه یا نکره مخصوصه باشد. در «ما ألد الثمر» تعجب از لذیذ بودن میوه است و «التمر» بصورت معرفه بکار رفته است. در «ما أسعد رجلاً يخاف الله» تعجب از سعادت مردی است که از خدا می‌ترسد و «رجلاً» نکره با جمله وصفیه مخصوص شده است. بنابراین اگر اسمی نکره مبهم باشد نمی‌تواند متعجب منه شود. عبارت «ما أحسن رجلاً» به علت نکره بودن متعجب منه صحیح نیست.

اگر قرینه‌ای برای حذف متعجب منه وجود داشته باشد، حذف آن در هر دو صیغه تعجب جایز است. «لم يشك المريض الأم فما كان أصبر» در این عبارت «ما أصبر» صیغه تعجب است ولی متعجب منه (مفعول به) آن حذف شده است؛ چون تعجب از صبر مریض است و کلمه «مريض» در عبارت قبل وجود دارد. و در عبارت «أسمع بهم و أبصر» به قرینه «بهم» در «أسمع بهم» جار و مجرور در «أبصر» حذف شده است.

در دو صیغه تعجب ترتیب «ما+ أفعل+ ه» و «أفعل+ ب+ ه» همیشه رعایت می‌شود؛ بنابراین معمول آنها مقدم نمی‌شود و بین فعل تعجب و معمول آن فاصله جایز نیست مگر اینکه فاصله ظرف و جار و مجرور به فعل تعجب باشد. در «ما أحسن الأشجار في الربيع» چون «في الربيع» متعلق به «أحسن» است؛ می‌تواند بر مفعول آن مقدم شود. یعنی «ما أحسن في الربيع الأشجار». و در عبارت «أكرم يزيد في المدرسة» چون «في المدرسة» متعلق به «أكرم» است؛ است می‌تواند بر فاعل مقدم شود. یعنی «أكرم في المدرسة يزيد». در عبارت «ما أحسن بالرجل أن يصدق» مصدر مؤول «أن يصدق = صدقه» مفعول به فعل تعجب یعنی «متعجب منه» است. و «بالرجل» جار و مجرور متعلق به «أحسن» است و مقدم شدن آن بر مفعول اشکالی ندارد. و در عبارت «أقبح به أن يكذب» مصدر مؤول «أن يكذب = كذبه» فاعل فعل تعجب و «متعجب منه» است. و «به» جار و مجرور

متعلق به «أقبح» است. مقدم شدن این جار و مجرور بر فاعل اشکالی ندارد. ولی در «ما أحسنَ بمعروفٍ أمراً» به علت اینکه جار و مجرور «بمعروف» متعلق به «أمراً» است نه فعل تعجب «أحسن»؛ لذا مقدم شدن آن بر مفعول این فعل جایز نمی باشد. و در «ما أحسنَ عندك جالساً» نیز به علت اینکه ظرف متعلق به «جالساً» است نه فعل تعجب، مقدم شدن آن بر مفعول فعل تعجب صحیح نیست.

برای ابراز تعجب در زمان گذشته بین «ما» و فعل جامد «أفعل» از فعل «كان» زائد استفاده می شود؛ یا بعد از «ما أفعل» «مای مصدری و كان» آورده می شود. «كان» زائد فعلی است که نیاز به فاعل یا اسم و خبر ندارد. برای بیان «باغ چه زیبا بود» از دو اسلوب «ما كان أحسنَ الرياض» یا «ما أحسنَ ما كانَ لقاءنا» استفاده می شود.

برای ابراز تعجب در زمان آینده بعد از «ما أفعل» «مای مصدری و يكون» آورده می شود. «ما أحسنَ ما يكونُ لقاءنا». این «كان و يكون» تامه هستند.

ترکیب این دو عبارت به صورت زیر است:

ما: اسم نکره تامه به معنای «شیء»، مبتدا و محلاً مرفوع

أحسنَ: فعل تعجب بر وزن فعل ماضی و جامد، فاعل آن ضمیر «هو» مستتر وجوباً بر خلاف اصل، مرجع آن «ما»، و جمله فعلیه «أحسن و فاعل آن» خبر و محلاً مرفوع

ما: حرف مصدری

يكونُ: فعل مضارع تامه، و مصدر مؤول «ما يكون = كون» مفعول به فعل تعجب و منصوب

لقاء: فاعل «يكون» تامه و مرفوع

نا: مضاف الیه و مجرور محلاً

درس ۵۴: تخذیر و اغراء

بحث در مورد عوامل نصب مفعول به بود. هشت عامل برای آن ذکر شد. گاهی اوقات مفعول به توسط یک عامل محذوف منصوب می‌شود. معمولاً مفعول به در باب اغراء، تحذیر، اختصاص، اشتغال و ندا بدون عامل منصوب می‌شود. و علمای نحو عامل آن را محذوف می‌دانند.

تحذیر: یعنی آگاه کردن مخاطب به امر ناپسند و مکروه تا از آن دوری کند. مانند «إِيَّاكَ وَ الشَّرَّ».

اغراء: یعنی تشویق مخاطب به امر پسندیده و محمود تا آن را انجام دهد. مانند «الْوَفَاءَ».

اختصاص: یعنی اختصاص دادن ضمیر قبل از اسم منصوب به اسم منصوب. مانند «نَحْنُ الْمَعْلَمِينَ نُصَلِّحُ الْجَمْعَ»

اشتغال: یعنی مشغول شدن عامل به ضمیر اسمی که مقدم بر عامل شده است. «الْكِتَابَ قَرَأْتُهُ»

منادی: یعنی اسمی که با حرف ندا مورد خطاب واقع شده است. «يَا عَلِيُّ اِفْعَلْ هَذَا»

در باب تحذیر به هشدار دهنده «مُحَذَّرٌ» و به مخاطب «مُحَذَّرٌ» و به امر مکروه «مُحَذَّرٌ مِنْهُ» گفته می‌شود.

در باب تحذیر گاهی «مُحَذَّرٌ» به صورت ضمیر منفصل «إِيَّا + ضَمَائِرُ مَخَاطَبَ» ذکر می‌شود و بعد از آن «مُحَذَّرٌ مِنْهُ» به صورت اسم ظاهر و مسبوق به «واو» عطف، یا به صورت اسم ظاهر غیر مسبوق به «واو» عطف و یا به صورت اسم ظاهر و مجرور به حرف جرّ «مِنْ»، یا به صورت مصدر مؤول از «حرف مصدری + فعل» ذکر می‌شود. «إِيَّاكَ وَ الْكِذْبَ»، «إِيَّاكَ الْكِذْبَ»، «إِيَّاكَ مِنَ الْكِذْبِ»، «إِيَّاكَ أَنْ تَكْذِبَ». (و بندرت ضمیر غیر مخاطب بکار می‌رود. «و لَا تَصْحَبْ أَخَا الْجَهْلِ / وَ إِيَّاكَ وَ إِيَّاهُ».

در صورت اول «إِيَّاكَ وَ الْكِذْبَ» حذف عامل وجوبی است و ضمیر «إِيَّاكَ» مفعول به برای فعل وجوباً محذوف «قِ، إِحْفَظْ، ...» از باب تحذیر و «الْكَذْبَ» نیز مفعول به برای فعل وجوباً محذوف «إِحْذَرْ، أَتْرُكْ، إِقْبَحْ، ...» است. این دو جمله با حرف عطف به هم عطف شده‌اند.

در صورت دوم «إِيَّاكَ الْكِذْبَ» نیز حذف عامل وجوبی است و ضمیر «إِيَّاكَ» مفعول به برای فعل دو مفعولی و وجوباً محذوف «قِ، حَذَّرْ، إِحْذَرْ...» از باب تحذیر و «الْكَذْبَ» مفعول دوم این فعل است.

در صورت سوم «إِيَّاكَ مِنَ الْكِذْبِ» نیز حذف عامل وجوبی است و ضمیر «إِيَّاكَ» مفعول به برای فعل وجوباً محذوف «قِي، حَذَّرُ، إِحْدَرُ...» از باب تحذیر و «الْكَذْبِ» مفعول دوم این فعل و مجرور به حرف جرّ است. چون این فعل‌ها گاهی مفعول اول خود را بدون واسطه منصوب و مفعول دوم را با حرف جرّ «من» مجرور می‌کنند.

در صورت چهارم «إِيَّاكَ أَنْ تَكْذِبَ» نیز حذف عامل وجوبی است و ضمیر «إِيَّاكَ» مفعول به برای فعل وجوباً محذوف «قِي، حَذَّرُ، إِحْدَرُ...» از باب تحذیر و «الْكَذْبِ» مفعول دوم این فعل و مجرور به حرف جرّ مقدر «من» است.

در این باب گاهی فقط «مَحْدَرٌ مِنْهُ = أَمْرٌ مَكْرُوهٌ وَ نَاطِسَةٌ» به صورت اسم ظاهر ذکر می‌شود. این ذکر به سه صورت «مفرد، مکرر و معطوف» بکار می‌رود.

صورت اول: ذکر «مَحْدَرٌ مِنْهُ» به صورت مفرد «الموت»، «البرد»، «الأسد»، «السيارة»، «النار» در این صورت حذف عامل و ذکر آن هر دو جایز است. اگر عامل آن را محذوف بدانیم، این اسامی مفعول به برای فعل محذوف از باب تحذیر خواهند بود؛ ولی اگر عامل آنها ذکر شود، نصب آنها به سبب عامل موجود در عبارت است و ربطی به باب تحذیر نخواهند داشت. «إِحْدَرُ الْمَوْتَ الْبَرْدَ، ...». فعل محذوف در این مورد معمولاً «إِحْدَرُ، إِحْتَنَبَ، إِتَّقَ، أَبْعَدَ، حَاذَرَ، جَانَبَ» یا هر فعلی که به معنای «پرهیز کردن و دور شدن از امر مکروه باشد» در نظر گرفته می‌شود.

صورت دوم: ذکر «مَحْدَرٌ مِنْهُ» به صورت مکرر «الموت الموت»، «البرد البرد»، «الأسد الأسد» در این صورت حذف عامل وجوبی است و اسم اول مفعول به برای فعل وجوباً محذوف «إِحْدَرُ، إِحْتَنَبَ، ...» از باب تحذیر و اسم دوم مؤکد لفظی و منصوب به تبعیت از مؤکد «اسم اول» می‌باشد. در این مورد رفع «مَحْدَرٌ مِنْهُ» به عنوان خبر برای مبتدای محذوف یا مبتدا برای خبر محذوف نیز جایز است. «هَذَا الْأَسَدُ يَا فِي طَرِيقِكَ الْأَسَدُ».

صورت سوم: ذکر «مَحْدَرٌ مِنْهُ» به صورت معطوف، «الموت و الفناء»، «البرد و المطر»، «الأسد و النمر»، «الْكَذْبِ وَ النَّفَاقَ» در این عبارات پس از ذکر «مَحْدَرٌ مِنْهُ» اسم دیگری که مثل محذر منه مکروه و ناپسند است با حرف «واو» به آن عطف شده است. در این صورت نیز حذف عامل وجوبی است و اسم اول مفعول به برای فعل

وجوباً محذوف «إِحْدَرُ، إِجْتَنِبْ، ...» از باب تحذیر و اسم دوم معطوف و منصوب به تبعیت از معطوف علیه «اسم اول» می‌باشد. این عطف از نوع عطف اسم مفرد به اسم مفرد است. در این مورد نیز رفع «مَحْذَرٌ مِنْهُ» به عنوان خبر برای مبتدای محذوف یا مبتدا برای خبر محذوف نیز جایز است. «هَذَا الْأَسَدُ وَالنَّمْرُ يَا فِي طَرِيقِكَ الْأَسَدُ وَالنَّمْرُ».

اسم منصوب بدون عامل نصب معمولاً در أسالیب خاصی وجود دارد. یکی از این اسلوب‌ها باب تحذیر بود. اسلوب دوم باب اغراء است. اغراء یعنی آگاه کردن و تشویق مخاطب بر امر پسندیده تا آن را انجام دهد. «الْوَفَاءُ». در اغراء نیز سه رکن وجود دارد. به تشویق کننده یا متکلم «مُعْرِي» و به مخاطب «مُعْرَى» و به امر محمود و پسندیده یا به عبارت دیگر به اسم منصوب «مُعْرَى بِهِ» گفته می‌شود. (برای اغراء از لفظ علیک نیز استفاده می‌شود)

احکام اغراء نیز مانند احکام تحذیر است؛ با این تفاوت که با «إِيَّا» بکار نمی‌رود. اسم منصوب «مُعْرَى بِهِ» به صورت مفرد «الْوَفَاءُ»، «الْصَدَقُ»، «اللَّهُ»، و معطوف علیه «أَخَاكَ وَالْإِحْسَانَ إِلَيْهِ»، و مکرر «أَخَاكَ أَخَاكَ» بکار می‌رود. در مفرد مانند تحذیر حذف و ذکر فعل جایز است. در معطوف و مکرر حذف فعل واجب و معمولاً در همه موارد فعل محذوف «الزَّمُّ» در نظر گرفته می‌شود.

درس ۵۵: اختصاص

سومین اسلوبی که در آن اسم منصوب بدون عامل نصب وجود دارد، باب اختصاص است. در باب اختصاص پس از یک ضمیر متکلم یا یک ضمیر غایب اسم ظاهر معرفه و منصوبی می‌آید که عامل نصب ندارد. به این اسم منصوب «اسم مخصوص» گفته می‌شود. علمای نحو این اسم منصوب را مفعول به فعل وجوباً محذوف «أَخْصُ» می‌دانند. «نَحْنُ مَعْشَرَ الْعِلْمِ نُصَلِّحُ الْأُمَّةَ». در این عبارت منظور از اسم مخصوص «مَعْشَرَ» منادی نیست بلکه منظور خود متکلم است.

اسم مخصوص باید بعد از ضمیر متکلم بیاید. گاهی نیز بعد از ضمیر مخاطب می‌آید؛ ولی بعد از ضمیر غایب یا اسم ظاهر نمی‌آید. در «أَنَا أَفْعَلُ كَذَا أَيُّهَا الْفَتَى» اسم مخصوص «أَيُّهَا» بعد از ضمیر متکلم «أَنَا» واقع شده



است. و در عبارت «سُبْحَانَكَ اللَّهُ الْعَظِيمَ» اسم مخصوص «الله» پس از ضمیر مخاطب «کاف» واقع شده است و هر دو مورد صحیح است. اما در عبارت «بِهِمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ خُتِمَتِ الْمَكَارِمُ» اسم مخصوص واقع شدن «مَعْشَرَ» بعد از ضمیر غائب «هِمْ» صحیح نیست. در این مورد می‌توان «مَعْشَرَ» را به عنوان بدل از ضمیر «هِمْ» مکسور آورد. در عبارت «بَزِيدٍ الْعَالِمِ تَقْتَدِي النَّاسُ» نیز «العالم» نمی‌تواند اسم مخصوص باشد؛ چون بعد از اسم ظاهر «زید» واقع شده است. ولی می‌تواند به عنوان صفت «زید» به تبعیت از آن مجرور باشد.

اسم مخصوص به سه صورت بکار می‌رود:

صورت اول: اسم مخصوص به صورت اسم معرّف به «الف و لام» مانند «العرب» در عبارت «نَحْنُ الْعَرَبُ نَزَعَى الدِّمَمَ»

صورت دوم: اسم مخصوص به صورت اسم مضاف به اسم معرّف به «الف و لام» مانند «معاشر» در عبارت «أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْفَضْلِ تَجُودُونَ عَلَى الْبَائِسِينَ»، یا بصورت مضاف به دیگر معارف مانند «بني ضبّة» در عبارت «نَحْنُ بَنِي ضَبَّةٍ أَصْحَابُ الْجَمَلِ» بکار می‌رود. در این عبارات «العرب، معاشر و بني» مفعول به برای فعل وجوباً محذوف «أَخْصُ» هستند و جمله فعلیه «أَخْصُ الْعَرَبِ، و أَخْصُ مَعْشَرَ و أَخْصُ بَنِي» به عنوان حال محلاً منصوب می‌باشند.

صورت سوم: اسم مخصوص بصورت دو لفظ «أَيُّهَا و أَيُّهَا» بکار می‌رود. در «عَلَيَّ أَيُّهَا الشُّجَاعُ يُعَوَّلُ فِي الْقِتَالِ»، «أَيُّ و أَيُّ» مبنی بر ضم و به عنوان مفعول به فعل وجوباً محذوف «أَخْصُ» محلاً منصوب می‌باشند، پس از آنها هم حتماً اسم معرف به «الف و لام» واقع می‌شود و از لفظ «أَيُّ یا أَيُّ» تبعیت می‌کند. جمله فعلیه «أَخْصُ أَيُّهَا» به عنوان حال محلاً منصوب است.

درس ۵۶: اشتغال ۱

در باب اشتغال نیز گاهی یک اسم بدون عامل نصب منصوب می‌شود که علمای نحو آن را مفعول به برای فعل وجوباً محذوف می‌دانند. اشتغال یعنی اینکه یک اسم مقدم شود و فعل بعد از آن در ضمیر آن اسم مقدم، یا در اسم مضاف به ضمیر آن عمل کند. در «الكتاب قرأته» کلمه «الكتاب» اسم مقدم است. فعل «قرأ» عامل

است و در ضمیری که مرجع آن «الکتاب» است عمل کرده است. در «المعلم أطلع أمره» کلمه «المعلم» اسم مقدم است. فعل «أطلع» در اسمی عمل کرده که مضاف به ضمیری است که مرجع آن اسم مقدم است.

در باب اشتغال عامل می تواند در یک اسم اجنبی (اسمی که ربطی به اسم مقدم ندارد) نیز عمل کند؛ به شرطی که آن اسم اجنبی تابعی داشته باشد و آن تابع ضمیری داشته باشد که مرجع آن اسم مقدم یعنی مشغول عنه باشد. در «زیداً ذمّت رجلاً یغیضه»، فعل «ذمّت» کلمه «رجلاً» را نصب داده که هیچ رابطه ای با اسم مقدم «زیداً» ندارد؛ ولی بعد از آن جمله وصفیه ای آمده است که ضمیر متصل به آن به «زیداً» برمی گردد. در «عمرأ رأیت بکراً عمه»، فعل «رأیت» کلمه «بکراً» را نصب داده که هیچ رابطه ای با اسم مقدم «عمرأ» ندارد؛ ولی بعد از آن بدلی برای «بکراً» آمده است که ضمیر متصل به آن به «عمرأ» برمی گردد. (در مثال کتاب مشغول عنه مرفوع است که در اینصورت باب اشتغال نیست)

این اسم مقدم دو وجه اعرابی دارد.

وجه اول: اینکه اسم مقدم به عنوان مبتدا مرفوع و جمله بعد از آن به عنوان خبر محلاً مرفوع باشد. «الکتاب قرأته، المعلم أطلع أمره». در این وجه اعرابی باب اشتغال وجود ندارد. و عامل نصب که بحث ما بود محذوف نمی باشد.

وجه دوم: اینکه اسم مقدم به عنوان مفعول به فعل وجوباً محذوف، منصوب شود و فعل محذوف را جمله بعد از آن تفسیر کند. همانطور که می دانید جمله مفسره محلی از اعراب ندارد. در اینصورت باب اشتغال شکل گرفته است.

در باب اشتغال سه رکن وجود دارد؛ به اسم مقدم «مشغول عنه یا مشتغل عنه»، به عامل (فعل یا شبه فعل) «مشغول» و به ضمیری که مرجع آن اسم مقدم است «مشغول به یا مشتغل به» گفته می شود.

رکن اول: مشغول عنه باید صلاحیت مبتدا واقع شدن را داشته باشد. یعنی معرفه باشد یا نکره «مسوغ دار» باشد. بنابراین عبارت «رجلاً ضربته» از باب اشتغال نمی باشد؛ چون اسم مقدم نکره محضه است.

رکن دوم: فعل یا مشغول باید فعل متصرف یا وصفی باشد (اسم فاعل، اسم مفعول، صیغه مبالغه) که شرایط عمل کردن را داشته باشد. بنابراین فعل جامد، أفعال تفضیل، أفعال تعجب، صفت مشبهه، اسم فعل، مصدر و حروف نمی توانند عامل نصب مشغول عنه باشند. این فعل نباید قبل از اسم مقدم ذکر شود؛ چون ذکر مفسر و

مفسر جایز نیست و اگر عامل قبل از اسم مقدم ذکر شود دیگر باب اشتغال نیست. بین فعل و اسم مقدم نیز نباید فاصله‌ای وجود داشته باشد. بنابراین عبارت «زیداً أنتَ تضرئُهُ» صحیح نیست. اگر عامل وصف باشد وجود فاصله بین اسم مقدم و وصف اشکال ندارد؛ زیرا یکی از شرایط عمل مشتقات این بود که تکیه‌گاه داشته باشند. در «زیداً أنتَ ضارئُهُ الآنَ أو غدأً» شبه فعل «ضارب» با تکیه بر «أنتَ» عمل کرده و ضمیر «هاء» را به عنوان مفعول به محلاً منصوب کرده است. و وجود فاصله مانع نیست؛ چون شبه فعل در عمل کردن نیاز به آن دارد. بنابراین

رکن سوم: مشغول به باید ضمیر نصبی باشد که مرجع آن همان اسم مقدم است.

برای مشغول عنه دو وجه نصب و رفع ذکر شد. با در نظر گرفتن واجب بودن یا جایز بودن یکی از این دو اعراب پنج حالت اعرابی «وجوب نصب، وجوب رفع، جواز نصب، جواز رفع، ترجیح یکی بر دیگری» حاصل می‌شود.

عامل نصب مشغول عنه، فعل وجوباً محذوف است. فعل محذوف چگونه تشخیص داده می‌شود؟ فعل مذکور آن را بیان و تفسیر می‌کند. به فعل مذکور در عبارت، «مفسر» و به فعل محذوف «مفسر» گفته می‌شود. و چون مفسر و مفسر با هم در یک عبارت ذکر نمی‌شوند؛ «مفسر» وجوباً حذف شده است. اگر فعل مذکور در عبارت در لفظ و معنی صلاحیت عامل شدن بر مشغول عنه را داشته باشد، همان فعل به عنوان فعل محذوف فرض می‌شود. برای مثال در عبارت «أ زیداً ضربته» اسم مقدم یعنی مشغول عنه «زیداً» منصوب است به فعل وجوباً محذوف «ضربت» در این عبارت اگر فعل مذکور را بر اسم مقدم مسلط کنیم می‌تواند در آن عمل کند. «ضربت زیداً ضربته». این فعل در لفظ و معنی مانند فعل محذوف است.

اما اگر فعل مذکور از لحاظ لفظی صلاحیت عامل شدن بر مشغول عنه را نداشته باشد، یک فعل دیگر که در معنی با فعل مذکور تناسب دارد، در نظر گرفته می‌شود. برای مثال در عبارت «أ زیداً قطعَ رأسه» اگر فعل «قطع» قبل از مشغول عنه قرار داده شود «أ قطعَ زیداً» و معنی صحیح نخواهد بود؛ لذا یک فعل متناسب با معنای فعل مفسر «قطع کردن سر» برای آن در نظر گرفته می‌شود. «أ قتلتَ زیداً قطعَ رأسه». در عبارت «أ زیداً مررتَ به» نیز فعل مذکور نمی‌تواند عامل نصب مشغول عنه باشد. «أ مررتَ ب زیداً مررتَ به»، چون فعل

مذکور متعدی به حرف جرّ است و نمی‌تواند عامل نصب باشد. برای رفع این مشکل یک فعل متعدی به معنای فعل مذکور و متعدی به حرف جرّ در نظر می‌گیریم. «مررتُ ب= جاوَزْتُ» پس «أ جاوَزْتُ زیداً مررتُ به». اگر فعل مذکور از لحاظ لفظی و معنوی صلاحیت عامل شدن بر مشغول عنه را نداشته باشد، یک فعل دیگر که ملازم معنای فعل مذکور است، در نظر گرفته می‌شود. برای مثال در عبارت «هَلَاً زیداً ضربتُ ولدهُ» اگر فعل مذکور در عبارت عامل نصب مشغول عنه قرار داده شود، «هَلَاً ضربتُ زیداً ضربتُ ولدهُ» از لحاظ معنوی معنی عبارت عوض می‌شود و از لحاظ لفظی مفعول به فعل تغییر می‌کند. برای رفع این مشکل فعل محذوف «أهنتُ» در نظر گرفته می‌شود؛ چون زدن فرزند کسی در واقع اهانت به اوست.

درس ۵۷: اشتغال ۲

پنج حالت اعرابی «وجوب نصب، وجوب رفع، جواز نصب، جواز رفع، ترجیح یکی بر دیگری» برای مشغول عنه متصور است. نصب مشغول عنه هنگامی واجب می‌شود که مشغول عنه بعد از ادواتی قرار بگیرد که اختصاص به فعل دارند. ادوات شرط، عرض، تفضیض، و استفهام البته غیر از همزه استفهام اختصاص به فعل دارند. همزه استفهام نیز غالباً با فعل و گاهی با اسم بکار می‌رود. در اینصورت نصب مشغول عنه واجب و رفع آن جایز نیست؛ چون اگر مشغول عنه مرفوع شود این ادوات از اصل وضع خود که اختصاص به فعل است خارج می‌شوند. «إِنَّ العِلْمَ خدمتهُ نَفَعَكَ» در این عبارت مشغول عنه «العِلْمَ» پس از «إِنَّ» شرطیه واقع شده است. «إِنَّ» شرطیه اختصاص به فعل دارد یعنی پس از آن همیشه فعل قرار می‌گیرد. بنابراین واجب است مشغول عنه منصوب شود تا پس از «إِنَّ» فعل محذوف قرار بگیرد. یعنی «إِنَّ خدمتَ العِلْمِ خدمتهُ». در عبارت «ألا ذنبي تغفرهُ» نیز مشغول عنه «ذنب» پس از حرف عرض «ألا» واقع شده است. «ألا» اختصاص به فعل دارد. بنابراین واجب است مشغول عنه منصوب شود تا پس از «ألا» فعل محذوف قرار بگیرد. یعنی «ألا تغفرُ ذنبي تغفرهُ». در عبارت «هَلَاً الشرُّ جَنَّبَتْهُ» نیز مشغول عنه «الشرُّ» پس از حرف تفضیض «هَلَاً» واقع شده است. «هَلَاً» اختصاص به فعل دارد. بنابراین واجب است مشغول عنه منصوب شود تا پس از «هَلَاً» فعل محذوف قرار بگیرد. یعنی «هَلَاً جَنَّبَتْ الشرُّ جَنَّبَتْهُ». در عبارت «هل الخیر عرفتهُ» نیز مشغول عنه «الخیر» پس از حرف استفهام «هل» واقع شده است. «هل» اختصاص به فعل دارد. بنابراین واجب است مشغول عنه منصوب شود تا پس از «هل» فعل

مخذوف قرار بگیرد. یعنی «هل عرفتَ الخَيْرَ عَرَفْتَهُ». اشتغال بیشتر با «إِنَّ، لَوْ و إِذَا» شرطیه بکار می‌رود و استعمال آن با ادوات شرط دیگر «متی، ما، من، ...» و در تخصیض و استفهام به غیر از همزه نیز قبیح است. و بهتر است در باب اشتغال از این موارد استفاده نشود.

رفع مشغول عنه به عنوان مبتدا در چند صورت واجب می‌شود. این موارد عبارتند از:

صورت اول: اگر عامل در باب اشتغال فعل یا شبه فعل متصرف نباشد، رفع مشغول عنه واجب است. برای مثال در عبارت «عَمْرُو كَأَنَّهُ أُسِدٌّ» عامل حرف شبیه به فعل «كَأَنَّ»، در عبارت «زَيْدٌ عَلِيكَ» عامل اسم فعل «عَلَيْكَ»، در عبارت «زَيْدٌ مَا أَحْسَنَهُ» عامل فعل تعجب «أَحْسَنَ» و در عبارت «زَيْدٌ أَنَا ضَارٌّ أَمْسٍ» عامل شبه فعل «ضَارٌّ» است. این عامل متصرف است، ولی شرایط عمل کردن را ندارد چون به معنی ماضی است.

صورت دوم: اگر مشغول عنه بعد از «إِذَا» فجائیه یا بعد از «وَإِوَاوِ حَالِيهِ» قرار بگیرد رفع آن واجب است. برای مثال در عبارت «دَخَلْتُ الْبَيْتَ إِذَا الْوَالِدُ يُوَجِّهُ أَبُوهُ» مشغول عنه «الوالد» بعد از «إِذَا فَجَائِيهِ» واقع شده است. و چون بعد از این حرف همیشه مبتدا واقع می‌شود رفع آن به عنوان مبتدا واجب است. در عبارت «سَافِرٌ وَ الشَّعْبُ يَنْهَاهُ الْخَطِيبُ عَنِ الْحَرْبِ» نیز مشغول عنه بعد از «وَإِوَاوِ حَالِيهِ» واقع شده است. و چون «وَإِوَاوِ حَالِيهِ» بر سر جمله اسمیه در می‌آید و از طرف دیگر خبر این جمله اسمیه فعل مضارع است و نمی‌تواند حال باشد چون اگر حال جمله فعلیه و فعل آن مضارع باشد بدون «وَإِوَاوِ حَالِيهِ» استعمال می‌شود. بنابراین رفع مشغول عنه به عنوان مبتدا واجب است.

صورت سوم: اگر مشغول عنه قبل از ادوات شرط، استفهام، عرض، تخصیض، لام ابتداء، کم خبریه، حروف مشبیه بالفعل و موصول قرار بگیرد رفع آن واجب است؛ چون این الفاظ صدارت طلب هستند و اجازه نمی‌دهند که ما بعد آنها «مفسّر» در ما قبل آنها عمل کند و «مفسّر» باشد. برای مثال در عبارت «الْصَدِيقُ إِنْ زُرْتَهُ يُكْرِمُكَ» مشغول عنه قبل از حرف شرط صدارت طلب واقع شده است. این حرف اجازه نمی‌دهد که فعل «زُرْتَهُ» قبل از «الصدیق» قرار بگیرد و در آن عمل کند. و آنچه که نتواند عمل کند مفسّر هم نمی‌تواند باشد بنابراین نصب مشغول عنه امکان ندارد و رفع آن واجب است. در عبارات «الْعَلْمُ هَلْ أَتَقَنَّتَهُ»، «أَبُوكَ هَلَّا

احترمتَه»، «الأستاذُ لأننا مُكرَّمه»، «الفقيرُ كم أعطيتُهُ»، «الكسلانُ إني عاقبتُهُ» و «زيدُ الذي ضربتُهُ» نیز مشغول عنه بعد از الفاظ صدارت طلب واقع شده و رفع آن به عنوان مبتدا واجب است.

اگر مشغول عنه بعد از ادوات مختص به اسم مرفوع باشد، به عنوان مبتدا مرفوع است. و اگر بعد از ادوات مختص به فعل مرفوع باشد، به عنوان فاعل یا نائب فاعل مرفوع است. و اگر بعد از ادواتی واقع شود که غالباً همراه فعل می‌آیند أرحح این است که به عنوان فاعل مرفوع شود ولی به عنوان مبتدا هم می‌تواند مرفوع باشد. برای مثال در «إذا السماء انشقت» چون غالباً بعد از اسم شرط «إذا» فعل می‌آید، «السماء» به عنوان فاعل فعل محذوف مرفوع است و فعل مذکور آن را تفسیر می‌کند. اگر آن را فاعل ندانیم مبتدا خواهد بود. در عبارت «أ زيدٌ جاء» نیز غالباً بعد از همزه استفهام فعل می‌آید پس «زيدٌ» فاعل فعل محذوف است و فعل مذکور آن را تفسیر می‌کند. ولی اگر آن را فاعل ندانیم به عنوان مبتدا مرفوع خواهد بود.

درس ۵۸: اشتغال ۳

پنج حالت اعرابی «وجوب نصب، وجوب رفع، جواز نصب، جواز رفع، ترجیح یکی بر دیگری» برای مشغول عنه متصور است. اگر مشغول عنه واجب النصب یا واجب الرفع نباشد، نصب و رفع در آن جایز است. گاهی نصب مشغول عنه به عنوان مفعول به، بر رفع آن أرححیت دارد. این موارد عبارتند از:

صورت اول: اگر بعد از مشغول عنه فعل طلبی (أمر به صیغه یا امر غایب یا امری که با لفظ خبر باشد، نھی، دعا) قرار بگیرد نصب آن أرححیت دارد. «أباك أكرمه، السائل لا تنتهره، أخاك وفقه الله» در این عبارات پس از مشغول عنه فعل امر به صیغه (أمر حاضر)، نھی و جمله دعائی واقع شده است.

صورت دوم: اگر قبل از مشغول عنه ادواتی مانند «همزه استفهام، ما نافية، لا و إن نافية» قرار بگیرند؛ چون این ادوات غالباً بر سر فعل در می‌آیند، نصب آن أرححیت دارد. مانند «أ کتابنا قرأته». در «ما الدرّس أبغضه» حرف نفی قبل از مشغول عنه واقع شده است.

صورت سوم: اگر مشغول عنه بعد از یک جمله فعلیه واقع شود و همراه حرف عطف باشد؛ نصب آن ارجحیت دارد. برای اینکه در صورت نصب با در نظر گرفت فعل محذوف عطف جمله فعلیه به جمله فعلیه صورت خواهد گرفت. «قامَ زيدٌ و عمراً أكرمتُهُ».

صورت چهارم: اگر مشغول عنه در جواب سؤالی بیاید که ادوات استفهام در آن لفظاً یا محلاً منصوب است؛ نصب آن ارجحیت دارد. برای مثال اگر سؤال شود «أَيُّهُمْ ضَرِيتُ؟ یا مَنْ ضَرِيتُ» بهتر است در پاسخ «زيداً ضَرِيتُهُ» آورده شود؛ چون سؤال با اسم استفهام «أَيُّ» لفظاً منصوب و «مَنْ» محلاً منصوب است. اما اگر مشغول عنه در جواب سؤالی بیاید که اسم استفهام در آن مرفوع است؛ رفع آن ارجحیت دارد. برای مثال اگر سؤال شود «أَيُّهُمْ ضَرِيتُهُ؟» بهتر است در پاسخ «زيدٌ ضَرِيتُهُ» آورده شود؛ چون سؤال با اسم استفهام مرفوع «أَيُّ» آمده است؛ و اصل بر این است که جواب سؤال در معنی و مفهوم و در لفظ و ظاهر منطبق بر سؤال باشد.

هر جا که نصب و رفع مشغول عنه واجب نباشد، یا نصب آن مرجح نباشد، رفع آن مرجح است. «أخوك رأيتُه».

درس ۵۹: منادی ۱

بحث در باره اسم منصوب بدون عامل ظاهر بود. در باب نداء نیز منادی به عنوان مفعول به برای فعل وجوباً محذوف «أُنَادِي، أَدْعُو، أَطْلُبُ، ...» لفظاً یا محلاً منصوب است.

در باب نداء به حرفی که برای متوجه کردن مخاطب مورد استفاده قرار می‌گیرد «حرف نداء»، به متکلم «مُنَادِي» و به مخاطب «مُنَادِي» گفته می‌شود.

منادای در اصطلاح اسم ظاهری است که متکلم با آوردن یکی از حروف نداء، خواهان توجه او به خود است. در باب ندا، حرف ندا قائم مقام فعل وجوباً محذوف است. این فعل به دلیل کثرت استعمال و تخفیف حذف می‌شود و چون حرف ندا نایب از آن است و جمع بین نایب و منوب عنه جایز نیست، وجوباً حذف می‌شود. عبارت «یا رجل» در اصل «أُنَادِي رجلاً» بوده که فعل آن جهت تخفیف حذف شده و حرف ندا بجای آن آمده

است. لذا جمله، یک جمله فعلیه و منادی مفعول به و منصوب لفظاً برای فعل وجوباً محذوف «أنادی» محسوب می شود. در باب نداء دو رکن اساسی وجود دارد.

رکن اول: حروف نداء است. این حروف هفت حرف «یا، آیا، هیا، آی، همزه، آ، وا» می باشند. از بین این حروف دو حرف «آی، همزه» برای منادای نزدیک (در عرف) بکار می روند. «وا» مخصوص ندبه است. بقیه برای منادای بعید یا آنچه که به منزله بعید است بکار می روند. مثلاً برای صدا زدن فرد خفته یا غافل با اینکه از نظر مکانی به متکلم نزدیک است، از حرف ندای بعید استفاده می شود تا نشان داده شود که مخاطب دور است. گاهی نیز برای مخاطب بعید از حرف ندای قریب استفاده می شود تا نشان داده شود که او در ذهن یا قلب متکلم هم اکنون حاضر است. «أ سَكَّانَ نِعْمَانَ الْأَرَاكِ تَيْقَنُوا/ بَأَنَّكُمْ فِي رِبْعِ قَلِي سَكَّانُ» یعنی «ای ساکنان منطقه نعمان الأراک یقین کنید که در قلب من هستید».

رکن دوم: منادی است که به سه نوع مفرد، مضاف و شبه مضاف تقسیم می شود. منادای مفرد یعنی منادایی که مضاف یا شبه مضاف نیست. بنابراین منادای مثنی و جمع (مکسر و سالم) نیز منادای مفرد محسوب می شوند. منادای مضاف یعنی منادایی که به اسم دیگری اضافه شده و معنای آن با اسم بعد کامل می شود. منادای شبه مضاف منادایی است که معمولاً به ما بعد خود اضافه نمی شود ولی معنای آن با ما بعد خود کامل می شود. و ما بعد آن ممکن است فاعل، مفعول، یا مجرور منادی، یا معطوف منادی باشد. در عبارت «یا حسناً وجهه» منادی «حسناً» به اسم بعد از خود اضافه نشده است ولی «وجهه» فاعل آن است و معنای آن را کامل می کند. در «یا مُحْرزاً مجدداً» نیز اسم بعد از منادی مفعول آن است. و در «یا راغباً فی العلم» جار و مجرور متعلق به منادی و کامل کننده معنای آن است. در «یا ثلاثة و ثلاثین رجلاً» معنای «ثلاثة» با معطوف کامل می شود.

درس ۶۰: منادی ۲:

دانستیم منادی به سه قسم «مفرد، مضاف و شبه مضاف» تقسیم می شود. اکنون حکم اعراب هر نوع بیان می - شود.



اعراب منادای مفرد: منادای مفرد ممکن است معرفه یا نکره باشد. منادای معرفه یا معرفه عَلم است یا معرّف به «أل» است. منادای نکره نیز یا نکره غیر مقصوده است یا نکره مقصوده است. و نکره مقصوده یا موصوفه است یا غیر موصوفه که هر کدام حکمی دارند.

حکم منادای مفرد معرفه عَلم: این منادای مبنی بر اعراب رفع کلمه می‌باشد. «یا یوسفُ، یا علیُّ، یا محمدُ».

در ترکیب این منادای نوشته می‌شود: «منادای عَلم و مبنی علی علامه الرفع و هنا الضمّ ببناء عرضي و منصوب محلاً علی أنه مفعول به لفعل محذوف وجوباً تقدیره «أدعو أو أنادي یوسفَ» و الجملة فعلية.

حکم منادای معرّف بآل: وقتی منادای همراه با حرف «الف و لام» باشد و پس از حرف نداء بیاید، دو حرف کنار هم قرار می‌گیرند. و از آنجا که بدنبال هم واقع شدن دو حرف کراهت دارد، لفظ «أیُّ، آیةُ + هاء تنبیه یا لفظ هذا» به عنوان فاصله بین آن دو قرار داده می‌شود. لفظ «أیُّ» برای مذکر و مؤنث، مفرد، مثنی و جمع بکار می‌رود. «آیةُ» غالباً برای مؤنث بکار می‌رود. «یا آیُّها الطالبُ، الطالبانِ، الطلابُ، یا آیُّها الأُمُّ و یا آیُّها الأُمُّ».

این دو لفظ از نظر اعراب نکره مقصوده فرض می‌شوند. اسم بعد از آنها اگر جامد باشد به عنوان عطف بیان از لفظ «أیُّ و آیةُ» تبعیت می‌کند و اگر مشتق باشد به عنوان نعت از لفظ منعت خود تبعیت می‌کند. در ترکیب «أیُّ یا آیةُ» که از اسماء مبهم است، چنین نوشته می‌شود: نکره مقصوده مبنی علی علامه الرفع و هنا الضمّ ببناء عرضي و محلاً منصوب علی أنه مفعول به لفعل محذوف وجوباً، تقدیره أنادي آیُّها و الجملة فعلية.

اسم جلاله خداوند نیز «الف و لام» دارد ولی بدون واسطه و برای تکریم فقط با حرف «یا» منادای واقع می‌شود. «یا الله». حذف «الف و لام» و افزودن «میم مشدد» عوض از آن در لفظ جلاله جایز و کثیر الاستعمال است. در اینصورت دیگر حرف ندا با آن ذکر نمی‌شود. «اللَّهُمَّ».

حکم منادای نکره مقصوده غیر موصوفه: این منادای نیز مبنی بر اعراب رفع کلمه است. «یا رجلُ، یا رجالُ، یا مؤمناتُ» مبنی بر اعراب رفع کلمه که در اینجا ضمه است. «یا رجالانِ، یا مؤمنانِ» مبنی بر اعراب رفع کلمه که در اینجا «الف» است، ببناء عرضي و محلاً منصوب به عنوان مفعول به برای فعل وجوباً محذوف «أنادي». «یا مؤمنون» مبنی بر اعراب رفع کلمه که در اینجا «واو» است.

اگر یک اسم مبنی منادای واقع شود، مبنی بر ضمّ مقدر خواهد بود که محل اعراب آن را حرکت بناء کلمه اشغال کرده است. برای مثال برای بیان اعراب «یا هذا» چنین گفته می‌شود: «هذا» منادی نكرة مقصودة مبنی علی علامة الرفع و هنا الضمّة المقدرة علی آخره ببناءٍ عَرَضِيٍّ منع من ظهورها سکون البناء الأصلي و محلاً منصوب علی أنّه مفعول به لفعلٍ محذوفٍ وجوباً، تقدیره أنادي هذا و الجملة فعلیّة.

در توجیه مبنی بودن منادی چنین گفته می‌شود که «منادی بمنزله «کاف ضمیر» در «أدعوك» است و این کاف شبیه به حرف خطاب در «ذلک» است. منادی نیز به سبب شباهت لفظی و معنوی به «کاف» که برای مخاطب و مفرد و معرفه است، مبنی شده است.

حکم منادای نکره مقصوده موصوفه: این منادی معرب و لفظاً منصوب است. صفت منادای نکره مقصوده می‌تواند یک اسم نکره مفرد، یا جمله و شبه جمله باشد. در «یا رجلاً حکیماً» صفت «حکیماً» مفرد است. در عبارت «یا ملکاً یحبُّ العلماء» صفت جمله فعلیه «یحبُّ...» و در عبارت «یا تلميذاً فی المدرسة» جار و مجرور متعلق به فعل محذوف و شبه جمله صفت است.

حکم منادای نکره غیر مقصوده: این منادی معرب و لفظاً منصوب است. «یا رجلاً، یا مؤمنین»

اعراب منادای مضاف: منادای مضاف همیشه معرب و منصوب است. «یا مصباح العلم».

اعراب منادای شبه مضاف: منادای شبه مضاف نیز همیشه معرب و منصوب است. «یا جمیلاً فعله».

درس ۶۱: منادی ۳

اگر منادای صحیح الآخر به «یاء متکلم» اضافه شود، و اضافه معنوی باشد پنج وجه اعرابی در آن جایز است.

وجه اول: حذف کردن «یاء متکلم» و اکتفاء به کسره «یا عبدی». این وجه کثیر الاستعمال است.

وجه دوم: حفظ «یاء متکلم» بصورت ساکن یا مفتوح «یا عبدی و یا عبدی».

وجه سوم: قلب «یاء متکلم» به «الف» و قلب کسره به فتحه «یا عبدا».

وجه چهارم: حذف این «الف» و حفظ فتحه «یا عبد».

وجه پنجم: حفظ «یاء متکلم» و افزودن «الف» بعد از آن «یا عبدیا».

این پنج وجه در صورتی است که اضافه منادی به «یاء متکلم» از نوع اضافه معنوی باشد. اگر اضافه لفظی باشد یعنی منادی وصف «اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه» باشد، فقط یک وجه اعرابی دارد. و آن اینکه «یاء متکلم» بصورت ساکن یا مفتوح باشد. «یا مُکرمی و یا مُکرمی».

اگر منادای معتل الآخر به «یاء متکلم» اضافه شود، فقط یک وجه اعرابی دارد. و آن حفظ «یاء متکلم» بصورت مفتوح است تا التقاء ساکنین پیش نیاید. «یا مولی + ی = یا مولای» و «یا قاضی + ی = یا قاضی».

اگر منادای مضاف به «یاء متکلم» کلمه «أب یا أُم» باشد، علاوه بر پنج وجهی که در منادای صحیح الآخر جایز بود، سه وجه دیگر نیز در آن جایز است.

وجه اول: قلب «یاء متکلم» به «تاء مکسور» مانند «یا أَبَت، یا أُمّت».

وجه دوم: قلب «یاء متکلم» به «تاء مفتوح» مانند «یا أَبَت، یا أُمّت».

وجه سوم: افزودن «الف» بعد از «تاء مفتوح» مانند «یا أَبَتَا، یا أُمّتَا».

و اجتماع «تاء» و «یاء» جایز نیست.

حذف حرف نداء قبل از اسم علم، اسم مضاف و «أیُّها» جایز است. «یوسفُ لماذا نقضتَ الوعدَ؟»، «نصیرَ المظلوم أرفق بی» و «أیُّها الکریمُ جُد علی».

حذف منادی فقط بعد از حرف «یاء» جایز است. اگر منادی حذف شود بعد از حرف «یاء» فعل، حرف و جمله اسمیه می آید. «یا رَحِمَ اللهُ مَنْ رَحِمَ» و «یا لیتنی کنْتُ عالماً». منادای محذوف با توجه به معنای عبارت «یا رجل، یا قوم، ...» در نظر گرفته می شود. برخی از نحویان نیز این «یا» را حرف تنبیه می دانند. این نظر از نظر اول بهتر است و زحمت مقدر گرفتن منادی را نیز ندارد.

توابع کلمات یا جملائی هستند که در اعراب پیرو اسم ما قبل خود یعنی پیرو متبوع هستند. توابع عبارتند از «نعت، تأکید، عطف نسق، عطف بیان، بدل». اعراب تابع منادی احکامی دارد که عبارتند از:

بحث در باره تابع منادی و اعراب آن بود. اگر تابع منادی تابعی غیر از بدل و معطوف مجرد از «أل» باشد، و منادی مضاف یا شبه مضاف باشد، تابع منصوب خواهد بود و فرقی نمی‌کند که تابع مفرد باشد یا مضاف و شبه مضاف باشد. در عبارت «یا عبدَ الله العاقل» منادی «عبد» مضاف و منصوب است. تابع آن بدل یا معطوف مجرد از «أل» نیست. تابع صفت «العاقل» مفرد و منصوب است. و در «یا عبدَ الله صاحبَ يعقوب» منادی «عبد» مضاف و منصوب است. تابع آن صفت «صاحب» و مضاف و منصوب است.

اگر منادی مفرد باشد، و تابع آن صفت باشد، این صفت ممکن است چند حالت داشته باشد.

حالت اول: صفت اسم مضاف و بدون «أل» باشد، در اینصورت نصب صفت واجب است. «یا زیدُ رسولُ السلام»

حالت دوم: صفت مضاف و همراه با «أل» یعنی اضافه لفظی باشد، در اینصورت رفع به تبعیت از لفظ منادی و نصب به تبعیت از محل منادی جایز است. «یا علیُّ الکریمُ الأب و الکریمُ الأب». در توابع دیگر مانند تأکید، عطف بیان و معطوف همراه با «أل» نیز همین حکم جاری است. در عبارات «یا مسلمون أجمعون و أجمعین، یا قومُ کلهم و کلهم، یا قوم أجمعون و أجمعین»، منادی «مسلمون، قوم» مفرد (غیر مضاف و شبه مضاف) هستند و لفظ تأکید تابع لفظ و محل آنها شده است. در عبارت «یا فتی أحمد و أحمد» منادی مفرد «فتی» و «أحمد» عطف بیان و تابع لفظ و محل منادی شده است. در عبارت «یا فتی غلامُ زید و غلامُ زید» نیز منادی مفرد «فتی» و «غلامُ زید» عطف بیان و تابع لفظ و محل منادی شده است. در عبارت «یا سیبویه و الخلیل و الخلیل» نیز منادی مفرد «سیبویه» و «الخلیل» معطوف با «أل» تابع لفظ و محل منادی شده است.

حالت سوم: صفت مضاف نباشد ولی «أل» داشته باشد، در اینصورت نیز رفع به تبعیت از لفظ منادی و نصب به تبعیت از محل منادی جایز است. «یا علیُّ الکریم و الکریم، یا علیُّ الفاضل و الفاضل».

اگر منادی «أَيُّ» وصلیه یا «هَذَا» باشد، چون مقصود از نداء همان تابع است، تابع به تبعیت از لفظ منادی وجوباً مرفوع خواهد بود. «يا أَيُّهَا الطَّالِبُ، الرَّجُلُ».

اگر تابع منادی بدل یا معطوف مجرد از «أَل» برای منادی باشد، آن بدل یا معطوف حکم منادای مستقل را دارد. در «يا أبا الحسنِ عبدَ اللهِ»، لفظ «أبا» منادای مضاف و منصوب به «الف» است. کلمه «عبد» بدل از «أبا» است و حکم منادای مستقل را دارد. و چون «عبد» مضاف است پس به عنوان منادای مضاف منصوب می‌شود. یعنی در واقع «يا أبا الحسن، يا عبدَ اللهِ» است. در عبارت «يا سمعانُ عليُّ» نیز «سمعان» اسم علم و مبنی بر ضم است. «عليُّ» بدل از آن است. و چون بدل منادای علم است مبنی بر ضم شده است. و در واقع «يا سمعانُ، يا عليُّ» است. در «يا زيدُ أخانا»، کلمه «زيدُ» منادای علم و مبنی بر ضم است. «أخا» بدل از «زيد» است. و چون «أخا» منادای مضاف است به عنوان منادای مستقل منصوب به «الف» شده است. در «يا عبدَ اللهِ و خالدُ» لفظ «عبد» منادای مضاف و منصوب است. لفظ «خالد» با حرف عطف به این منادی عطف شده است. این معطوف مجرد از «أَل» است؛ پس به عنوان منادای مستقل عَلم مبنی بر ضم می‌شود. یعنی «يا عبدَ اللهِ و يا خالدُ». در عبارت «يا زيدُ و بشرُ» لفظ «زيد» منادای علم و مبنی بر ضم است. لفظ «بشر» با حرف عطف به این منادی عطف شده است. این معطوف مجرد از «أَل» است؛ پس به عنوان منادای مستقل عَلم مبنی بر ضم می‌شود. یعنی «يا زيدُ و يا بشرُ».

بنابر قول صحیح ضمه‌ای که در آخر تابع است علامت رفع نیست، زیرا متبوع آن (منادی) مبنی است نه معرب و ضمه فقط جهت مشاکلت بین منادی و تابع آن آمده است. تابع در واقع منصوب است به فتحه مقدره که حرکت مشاکل آوردن مانع از ظهور آن شده است.

گاهی کلمه «ابن» به عنوان صفت تابع منادی قرار می‌گیرد. اگر این صفت متصل به منادی و مضاف به اسم علم باشد، صفت مضاف و منصوب است ولی در متبوع (خود منادی) دو وجه مبنی بر ضم بنابر اصل (اصل در منادای مفرد، بناء است) و مفتوح بنابر تخفیف در لفظ «يا يوسفُ و يا يوسفَ بنَ داودَ». در این عبارت «يوسفُ» منادای علم و مبنی بر ضم است. «ابن مضاف به اسم علم» صفت آن واقع شده است. این صفت

منصوب است ولی در منادی ضم و فتح جایز است. اگر این صفت مضاف به علم نباشد مبنی بر ضم بودن آن واجب می‌شود. «یا یوسفُ ابنَ أخي».

